
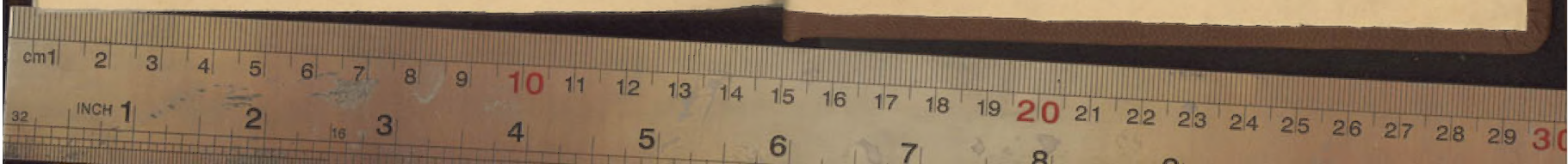


۱۰۶۴۹

۱۰۵۷۷-مت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مراجعة العرب	
مؤلف	فریدالدین الکلی شکر	شماره ثبت کتاب
مترجم	۱۰۶۴۹	۸۷۰۱۶
شماره قفسه		



این موقوفه در غرض مسکن راقیه العقب
از طرف شیخ العارفین سلطان الشیخ



1.439

24-79

[Faint handwritten manuscript page with Arabic script.]

بسم الله الرحمن الرحيم ونسبته

این جواهر کج الهام ربانی و این رواق فضل علوم ربانی از زبان دریا کوه
 تبار سلطان المشیخ شیخ العالم قطب الوری والاقطاب الهدی علا
 الحق بد الطریقه برهان الحقیقه سید العابدین و سید العارفین عمدة البرقده
 الاخبار تاج الاصفیاء سراج الاولیاء ملک الکلمین برهان العاشقین زید
 الحق والشرع والدين مع الله تعالى المسلمين بطول بقایه امین جمع کرده
 این از زبان تاج الصالحین از عین نطق مبارک ایشان بسم می رسد مجموع که
لیختہ القلوب نام نهاده شده بتوفیق الله تعالی مجلد اول روز چهارشنبه تاریخ
 پانزدهم هر چه بحسب سنه و خورشید ستایه دعاگوی مسلمانان که یکنوا
 درگاه سلطان الطریقه فی الارضین نظام الدین احمد بدوئی قدس الله سراتا
 جامع مجموع معانی است سعادت زاین بوس حاصل کرده همان زمان کلامی که
 بر فوق مبارک داشتند بدست خود فرود آورده بر دعا خوانده اند و خرقه

خاص

خاص و تعلیم جوین عطا نمودند الحمد لله علی ذلک و بزبان معجز بیان
 افر نمودند که ما میخواستیم که ولایت هندوستان بدیگری و هم آما شمار داده بود
 و دستر ماند کردند که برادر نظام الدین بدوئی می رسد این ولایت را دست بدو
 دهی از نگاه دعاگوی خود است تا بگوید که اشتیاق باین بوس شمار خدای مجرب
 تا که بخند غرض دارد و حمد آن چون خیر روشن بدست شیخ الاسلام کاه و روشن
 تر بوده است فی الفور زبان مبارک زدند که آری اشتیاق شمار این بیشتر
 که در خاطر دارید و این سخن هم بگفت که کل داخل دهمشده بعد چون دعا
 گوی این سخن شنید بر خاطر زدند که بعد ازین هر چه از زبان مبارک شیخ الاسلام
 و شنوم که در قلم آرم بود که در خاطرات بادل گرفته منزل دریافت نموده
 فرمودند که نهی سعادت آنرا بدید که هر چه از زبان پیرو خود بشنود و بوس
 و گوش بر آن متعلق دارد و آنرا بنویسد زیرا چه در آثار اولیا آمده است چون
 مرید از پیرو بشود بعد هر حرفی که او در قلم آرد ثواب طاعت هزار سال در ثواب
 اعمال او ثبت فرمانید و بعد مردن جای او در علیین باشد و این مشنوی

در حال ملکوتی بر زبان مبارک **را ندیشی** ای آتش فوق دلهای گردن
 سیلاب اشتیاق جانها را کرده **پایان درویشی** چندین حال فرمود که درم
 هر وقت هم چنان می باید بود زیرا چه هیچ لحظه و لحظه نیست که در دل او ندانم کند
 که زنده آن دل است که در محبت و اشتیاق بیشتر است نگاه سخن درویشی را قضا
 بر زبان مبارک را ندک درویشی هر چه پوشیده است و خرقه پوشیدن حق است
 که عیب مردمان غیر ذلک بپوشد و پیش کسی که کاشف نکند و هر چه از او پنهان
 و خزان ببرد در راه خدا تعالی می کند و آنرا بصره و ساند و ذره از آن نگاه
 ندارد و آنرا بر لفظ مبارک را ندک **احیای طریقه** و شایع گبار درویشی می بیند
 که رکوة مرتبه نوع است یکی رکوة شریفة دوم رکوة طریقه سوم رکوة حقیقة اما رکوة شریفة
 آن است که در دین درم موجود و خوان آن پنج درم در راه خدا تعالی بکشد و رکوة طریقه
 آن است که در دین درم پنج درم نگاه دارد و باقی تمام در راه الله تعالی صرف کند و رکوة
 حقیقة آن است که از دین درم هیچ نگاه ندارد تمام راه الله تعالی می بندد زیرا درویشی
 خود فرویش است **انگاه ملازم آن معنی حکایت** فرمود که شیوخ قطب العلم **العلما**

نزد درویشی

شهر و روی قدس الله سره افزین را دعا گوی بسیار می شست و اشتیاق سعادت
 پایوس حاصل کرده و چند روز در خدمت ایشان هم بودم الغرض هر روزی
 نبود که قیاس و دینار دنیا را کم و پیش واحد اعلم فتوح در خاتمه ایشان
 نرسیدی و بعد از آن فرمودی که تمام در راه الله تعالی می بندد و فکوس نگاه
 ندارد و این سخن گفتی که اگر از این چیزی نگاه دارند و درویشی نکنند و گویند
 که مالدار است هم در معنی فرمود که درویش قناعت است تا هر چه بدو رسد بگوید
 که چرا چنین رسید و چنان نرسید زیرا چه در سلوک اولیادیده ام که وقتی مالک
 دنیا رحمة الله علیه برای دیدن بر درویشی رفت یکدیگر در حکایت ساکن بودند
 هم در خیال و زبان و بر آن درویش موجود بود و چشم او در دند آما و یک بود
 مالک دنیا فرمود که اگر قدری ملک بودی به بودی و دختر بزکواره اندر درویشی
 سخن نرشد فی الغر کوزه بدکان بقال کر و در دند آما و در دینش مالک دنیا نهاد
 مالک دنیا و آن درویش از استاوا ل کردند مالک دنیا گفت که اینک قناعت
 فی الغر استاد دختر درویش روی بر زمین آورد و گفت که ای خواهر کز شما

لایله

تقاعته بودی کوفه مایه کان تقا کر و نشی امر و مقده است که انقش
نک ندانیم که جبر نک است تو خود حکایت آن میگوید پس ای مالک دنیا در پیش
دیگرت تو خبر نداری که در ویت آن جتیغ بلائی بر حق مالک دنیا تجرید و بول آن
حکایتی خرقه افتاد بر نطف مبارک را ندانم رسول صلی الله علیه و آله در معراج خرقه
بود و آنچنان بود که رسول علیه السلام از معراج بازگشت صحابه طلبید و گفت که
ای خرقه یافته ام و فرمان است که این خرقه یکسوی دهنی و من سخن از شما خواهم پرسید
تا جواب دهند و مرا گفته اند که جوابی حال تو به خرقه بدو دهنی و این جواب
نمیدانم تا که من خواند گفتم بعد از این سویی ایو بکار کرده گفت که این خرقه بتو دهم
چکمی گفت یا رسول الله اگر از این خرقه بمن دهنی صدق و نرم و طاقت خدای
عز و جل کنم و آنچه بر من مانده و پیداشد عطا کنم بعد از آن از عرض الله
پرسید که این خرقه بتو دهم چکمی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهنی عطا کنم
و در میان خلق الله انصاف و نرم و در حق مظلومان دهم بعد از آن از عثمان
پرسید که اگر خرقه بتو دهم چکمی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهنی در حق اتفاق

یکدیگر

یکدیگر کار کنم و خرقه بمن بجا آورم و بخاورزم بعد از عطا کردم الله
پرسید که اگر خرقه بتو دهم چکمی گفت یا رسول الله اگر این خرقه بمن دهنی من
برده بشوی یکم و عیب بندگان خداست عالی بوشم و پس من گفت که بتان
که در فرمان همین بود که هر که جوابی بدهد این خرقه بدو داده انگاه حج
ختم بر آب کرده داد و گرفت و پیشوایان شدند و بپوشش که باز آمد بر نطف مبارک
ماند که معلوم شد که در پیش همین عیب بشوی است در پیش را باید که این
چرا خصله دردی بود تا او را در پیشی توان گفت اول آنکه چشم را کور سازد
تا عیب مردمان نه بیند و دوم آنکه گوش را کور سازد تا ناشنیدنی نشود
سوم آنکه زبان را کور سازد تا ناگفتنی نگردد چارم آنکه دای را کور سازد
تا در زیر ابرو چون فغ تقاضا کند که فلان جا باید رفت او نه جواب
این چهار خصله در و پیشی شنید از در پیشی باید گفت و اگر نه ناشناخت
که او مدعی کذاب است و هیچ چیز از در پیشی نداند انگاه هم درین محل فرمود
که هیچ شبهه ای من منزه و دردی رفته الله علیه ملاختم بر لب از و حاکم اند

هر که بگفت رسول می آیدند بطلب علم و احکام شریفه چون باز گشتند و می بودند
 یعنی دیگران را در معونی میکردند بر آن خلق فواید میکردند چون تفرقه
 میشدند آنان میخوردند باز میگفتند بعد از آن میفرمودند که شیخ الاسلام عمده
 الامیر تاج الاصفیاء طالع الدین ختیار اوشی قدس الله سره را بر سر میجوشید و آن روز
 در جماعتی ایشان چیزی نبود و شیخ بدالدین غزنوی را که خادم خانقاه بود
 فرمود که آب موجود داری بگردان که در فر عطار من خالی بود و بعد از آن
 هم در نخل حکایت فرمود و وقتی جانب بغداد مسافر بودم شیخ اجل شیرازی را دیدم
 بزرگوار که غلظت بود چون سرد چاقه خانه او کردم سلام گفتم دست بر خور
 و نیز بر من بگفت و این گفت که ای شاک عالم شاک آید من بهین بهین شاک
 بسیار لطف از لطف داشتند افزون بر چند فریادها و سنان بودم بر زمین
 که از خانقاه ایشان مخروم گفتم چنانچه که هیچ نبودی خسته فرما موجود داشتی
 بر دست آنکس ای و این طاعه ای که الله تعالی در رزق تو برکت و برکتش
 خلق آن دیار شنیدم که هر که شیخ این نوعی را تا او در حیث بود که از شیخ

دیگرش می بعد از آن هم در نخل فرمود که چون از آنجا بروی آدم در پیش
 دیگر را بروی بغداد و رخاری فتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت من
 شستم دیدم را بر نگرش و استخوانی و بوقی در وجود مبارک مانده و در ظاهر گفتم
 که این بزرگ را بر بادیدم چنانچه در آن اوجست روی سویی من گفت
 که ای فرید که امروز چهل سال است که درین خار مسکن دارم و طیفه من از خاک و
 دیگر نیست چون او سر خود مگاشته کرد من روی بزمین آوردم گفتم هم چنین
 چند روز دیگر در صحنه او بودم بعد از آنجا بروی آدم طرف بخاراشتم شیخ
 سیف الدین باختری را دیدم فتم بر بزرگ با بیت بود چون سرد و رو
 حلقه های داشت آن بودم بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین نشستم بر پا
 قطب جانب من میکردند می فرمودند که این کودک یکبار از شاخ روزگار که
 و بهر عالم میدان و فرزندان او کردند انگاه کلیم سیاه که بر دوش داشتند
 سویی من انداختند و فرمودند که بپوش بپوشیدم و چند روز ملازم خدمت بودم
 پنج روزه نبود که از مردم کم و بیش و الله اعلم در ماده ایشان طعام کردند

و آن زمان که طعام نمائی پراکنده که پادشاه محروم نرفتی اعتبه خبر بیای قتی بعد
از آنجا بیرون آمد مسجد بود شب آنجا گذراندم چون رفتم از آنجا بیرون آمدم
در صومعه نشیندم که بزرگی در آنجا ساکن است چون سرور و رون کردم سپری و دیدیم تاب
بود که هیچ وقتی آنجا نماند نشینده بودم و او در عالم تفکر استاده بود و چشم
مانده من نیز استاده شدم چنانچه چهار شبان روز استاده ماندم بعد از آن بزرگ
از عالم بجز عالم محمود آمد من سلام کردم جواب سلام داد و گفت که شما را در اینجا چه بگویم
که زبانی عاده است گفت نشین روی بر زمین آوردم و نشستم آن بزرگوار آغاز
کرد که ما از بنسکان شمس العارفین هستیم امروز شمس است و این صومعه معتکفم
اما ای فرید خیر حیرت و هیبت نصیب من نشده است و این میانه ای کجاست
و کاوی روی بر زمین آورده که فرمان شنود که گفت راه راست این است پس
هر که درین راه است بر قتی قدم زد او پیر است و اگر ذره قدم پیروا دوست
بر باز نرفته شود بعد از آن آن بزرگوار احوال خود حکایت کرده که آن روز که
مرا بر در خود بار دادند بقصد از آنجا میان بود فرمان شنود که چون در آنجا

در اول حجاب در رفتم مقربان و گاه را دیدم که استاده اند و چشم در پیر
داشتند هر یک بصفات دیگر و نماز ایشان کسی ندانند که الله تعالی عزتشان
همه بر زبان را میگفت که ما شتاقیم بیدار تو غفلت این که زبانی حجاب میکنند
صغی دیگر و محبان دیگر را میدیدم که یکی یک غمیدانند چون رسیدیم در حجاب آنجا
ندانند که ای فلان که می بین حجاب را یکبار جمله موجود است بین و دنیا و آخرت
بلکه خوشتر هم بیکانه شود گفتیم از همه بیکانه شدم او را برآمد که چون از همه
بیکانه شدی چنانچه شش و اگر دم خود را درین صومعه دیدم و ای فرید الدین بی
راه از همه بیکانه باید بود تا بیکانه شوی بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که چون از آمد
بر ابراهیم بزرگوار شام را اگر دم چون از نماز فارغ شدم دیدم در کار نشستن
و چهار کمان نان شکر بر بالا عالم غیب نبرد آن بزرگوار نهادند اشاره کرد که
در آنی در آمدیم انعام خوردیم آنانده شکر که در آن طعام دیدم در هیچ طعام ندیدم
و بخوردیم همان جا گذراندم روز بخوابتم آن بزرگوار به پنجم ناپیدانده
بود انگاه باز گشتم در میان رسیدیم برادر من مولانا بهاد الدین ذکر را دیدیم

کرد که آن زمان که بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آینه دل پاکست و با ذکر مونسیت کرد
 برستی غلظ میان بنزد نگاه انداخته ای بکاید کرد که چنین نماند تا شود و کار که بر آید حق
 تواند بود آن فرمود و حق العافین نوشته است اصل که در آدمی با صلاحیت
 چون صالح شود نگاه هم در نخل فروخت دل را هم حیات است و هم مات چون در کنند
 زیرا که دل خود حیات و مات جدا کند داند چنانکه در کلام محمد فرموده است اَشْرَافُ كَانِ مَيِّتًا
 یعنی بیشتره شغل دنیا فاحشینه یعنی بزرگرمولی بفرموده که هرگاه که دل نداشت شهوت
 و مالکات و شهوات شغول و غفلت دردی اگر کند و عوایدی ستوی کرد
 و خواهر اندیش بر بنفش ظاهر آمدن گیرد و بگذارد زین حق تعالی را سیاه کند چون دل
 شود حکم موت پذیرد چنانچه بر زمین کی در آن گاه و ناهنگام سیر بزمیتم قبول کند
 گویند که آن زمین صایع مرده است هم چنان بر دلی را که در حق تعالی دردی و در حق مرده
 و یو بر بر آن دل مستولی شوند بر سر دل که دیو و بری جای گیرند آن دل بر دلی
 در حقیقت که در حق است و آنچه در کلام آمده نبوده در حقیقت است و در حقیقت سماع
 زندگانی است اما هرگاه که علایق دنیا از دل زیایل شود و از هوای نفسانی دل وی

مشق کلام

متقی کرد و بنده هر وقت بنوشته نکر باشد آن دل زنده باشد بعد از آن فرمود
 که در عده خواجید بنفادی قدس بن نوشت که اصل که صلاحیت دل آن است و
 صلاحیت دل که حاصل شغل زمانی که درون خود را کل مذمومات دنیا بفرغ غلظ
 و حسد و هوا و حرص پاک گرداند و دل را بطهارت از اینها چنانکه گفته است
 بدهد انوار کار دروین همین است و جمع درویش از نجابت پیدا بعد از آن
 شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و فرمود که هر درویشی را بدیند و کار دنیا سر و کار
 رفو و جاه طلبی و خود را بر طوف مردمان گردانید و بدیند که درویش نیست
 بلکه مرتد طریقه است زیرا که فقر اراض از دنیاست بعد از آن هم در نخل فروخت
 دینی در بر باد بود و بنفش خواجه اجل شیرازی رحمة الله علیه حکایت درویشان
 خواجید در دند که در عده خواجید بن نوشت که درویش را در جمع مذمومات است
 با اهل دنیا بیامیرد و یا ملوک و سلاطین آمد و رفت دارد بعد از آن هم در نخل
 فرمود حکایت که در خلافت ابرار است که وقتی که پادشاه عراق تکسیر بود بر سر محنت
 داشت خواجید عبد الله قسری را طلبید و چنانچه استغاثه که بر کشته دعا و آن صالح یابد

انفرج چون سهیل سپید دست بر دره آورد و حاشا که او را کشف شد و غلامی را بگفت
 کفایت آن یک ساعت که بر گرفته بود صفت سال از خلق عزالت گرفت و این سخن بگفت
 که شاخ طریقه درین باب موده اند که حجۃ الاغنیاء و الفقر و مستم قاتل حاصل این سخن
 آن است که تا نتوانند خود را از دره مان دور دارند زیرا که چون محبت در دل ایشان استوار
 بر آئینه محبت و دیگری را زبان دارد زیرا که در عیب فقر و تصوف و طریقت آن است
 ذره و کوی دنیا در دل درویش نماند و قبول خلق در دل درویش بر اینست و در آن
 سخن در ذکر شروع شد بر زبان مبارک راند که درویش باید که ذکر خیان محو کند
 مؤمنین او تمام ذکر شوند چنانکه در کتاب العارفین نوشته است که وقتی خواهد بود
 ابو الخیر قدس سره ذکر بودی حضورنا چنانکه از جمله مویهای او ملاء از ایت است و برفت
 چون رویشی یکبار از اهل بیت او شان کاف و چو این در زیر باران غرق نمادی
 پرندی و آنرا پاشا سیدی و بعضی نیز بر مقامی قنات چون میگوید عبد الله
 روی روی دعا گو کردند و فرمودند که اصل حریز را حضور دل است و حضور دل حاصل
 شود که از آن حرام بر نبرد و چنانکه اهل دنیا بیک در زیر شاخ طریقت گفته اند که اگر از آن

مردم استرازنکن و از غلبه ملک و اهل دنیا دور نباشد و او را حکیم و صوفی بنامیدند و گفت
 زیرا که این لباس انبیاست و ابدال و اوتاد و زرادت قد حکیم و صوفی بنامیدند و گفت
 و موسی حکیم یار بر این خلیل الله و محمد حبیب صلات الله علیهم اجمعین عبد الله نام
 در خیل نمودند که شنیده ایم از زبان مبارک شیخ قطب الدین خجیراوشی قدس سره گفت که نوی
 بخندت و غلبه بود و چندی قدس سره نام من نام بودم ده سال ملازم خدمت ایشان کردم و قتی ندیم
 که بای مبارک ایشان بر در چرخ افروید و از پادشاه یا ملک فرستیدند خبر بنام جود و از ایشان شنیدیم
 که چون درویش بر در پادشاه یا ملک بود که از حکیم و صوفی بایستید و بر چهار اسباب بر روی
 نمود و او بکشد باید گرفت و او را اطاعت دهند و اگر نشنود و کلاه و جامه او را در توشه اندازند
 تا روزی که در غیبت ایشان اهل دنیا آیت می کنند و معنی و کد را است چون بعضی شاخ طریقت
 را ویدیم که وقتی با ایشان کار می نمودیم همگی آمدی حکیم و صوفی بنامیدند و در غیبت کردن کردی
 و در مشایخات میشد و حضرت حمید را شمع می آوردی حق تعالی بکرم خویش ملتزمین
 را که روی عبد الله از شیخ الاسلام روی سوی دعا گوئی کرده گفت هر که چای بنشیند
 و بر نشاند که کوه حرام و جبر و غیرین بخورد چون لباس اهل ملک بپوشد با اهل دنیا نبرد

و اگر این چنین نکند در لباس انبیا و اولیا و اهل بیت که خجسته کرده و حق آن نگذرد به
 بعد از آن هم در نخل فرمودند که در راه انصارین نوشته است دیدم که یکی از مردان خود
 خوابه و انون مصری قدش را کشید که بد را هل دنیا آمد و نه بسیار می کند
 جوع و ترس و جود دارد فرمودند که آن مرد را بیاورند و در نزد کس قهری
 و کلمه از وی گرفته و حقیقت در چشم قصاب پروریدند و فرمودند که کس انبیا و اولیا
 و اهل بیت را بر روی میان مردمان جنب و خفت میگردانی و غایبی و میجوایی
 حجاب و تقابای می هم در نخل فرمود که امام ماکه عتقه که به طهر می بیند چون شرح
 نماز کردی بر اهل کشتیدی و سپهرین باطن می کشیدی با سپهرین میانیک نماز ادا میدوی
 از نخل از وصال کردند که چرت گفتند که بر ارض ظاهر و غایب می یاب و می شناسد
 و بر ارض باطن بوی حرم و نخل و غش قناده است و بر ارض میانیک ازین هر دو قناعت
 بدین اولیتر است که نماز میگذارد و نگاه خجسته می آید کرد و فرمود که متقدمان چنین میگویند
 انگاه مقام رسیدند و چون وقت نماز استوار آمد شیخ الاسلام بنیامین شوال شدند و دعا خوانی
 کنند و الله اعلم و الله

بسم الله الرحمن الرحیم شیخ جمال الدین مالک الدین شیخ شمس الدین دیر شیخ نجیب الدین
 متکلم و عزیز آن و دیگر خجسته شیخ الاسلام بنیامین شوال شدند و دعا خوانی
 بفرمودند که در نخل بزرگش بیست و شصت و شصت ماه و چهل و پنج ساله که در این
 زنده دارد دلیل آن بود که اعتبه سعادت معراج و نوا آن در نخل اعمال وی نمونید
 انگاه هم در نخل فرمود که قنصل طرف بغداد سفر بودم چون به سر برون بغداد کردم
 از هر کس حکایتیه بزرگان و مقام ایشان پرسیدم تا سعادت زیاده ایشان در نخل
کتاب درویشی و نخل او فیم که در کنار و به غایت خجسته انجلی میباید و او را در بزرگ
 بیرون نخل آن درویش پرسیدم او را در نخل فیم که در کنار و به غایت خجسته انجلی میباید و او را در بزرگ
 از نخل فیم که در نخل آن درویش پرسیدم او را در نخل فیم که در کنار و به غایت خجسته انجلی میباید و او را در بزرگ
 و به نخل فیم که در نخل آن درویش پرسیدم او را در نخل فیم که در کنار و به غایت خجسته انجلی میباید و او را در بزرگ
 و فرمود که از کجا می آیی که میگویم که از جود و حسن می آیم فرمود که تو هر دوین آن آمده و
 بزرگ خواهی شد من به بزرگان آوردم عده حکایتیه خود را خواند و فرمود که مولانا
 فرید الدین امرور خجسته سال کم و شصت که درین ظاهر با شصت من از نخل کجا خواند

جنید بعد از این که در آن روز پیش از نماز شب است آن روز پیش از نماز شب است
 فرمود ای فرزند من که گفت ما سپید بودیم نفعی که از کفایت یک کلمه که از انبیا و ائمه
 برین آوردیم که فرمان شود گفت که امر و قریب است که بندگان که بر روی من برین
 آمده است اما درین شب که گذشت بر صلیبی قدری در خواب شدم دیدم که عقاد نیز از
 ملک مغرب از آسمان بر زمین آمده روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول بر خیزند
 و منتهی کان شدیم که ستاره اندوه و چشم در جوار داشته چو بگویند که آسمان
 فریاد میگردد و ملکوت برسدیم که اینان اگر کسی استاده استم آواز برآمد که از آن روز
 که اینان آورده اند عبادت ایشان همین است و ایشان استاده خدا می گردند
 و تسبیح میکنند بعد از آن از آنجا به آسمان دوم بروند و چنان در ده کمانی
 که بروند عجاایها و قدرت حق تعالی تماشا کرد که در وصف نیاید و هر چه از قدرت
 او شنید که در است عجاایات که زبان و قلم که بجا نیست حرکت دیدم تا بهر شکر
 آنجا آواز برآمد که بایست که اینها را اولیا مافروند و جود و خواجه خدای
 ندیدم استاده است اما سر فرو گذاشته هیچ نمیگوید چنانکه آواز برآمد که ای فلان

کفتم تسبیح

کفتم تسبیح ای با خدای عز و جل گفت نیکو آمدی و آنچه حق عبادت بود گذاردی و اکنون
 نخستین مقامات عبادت تو که بود همین است و بسجده نهادم فرمان شد که سر بردار و بایست
 که کفتم ای مقام بالا تر بروم آواز برآمد ای فلان کفتم که تسبیح با خدا یا عز و جل گفت این
 مقام بالاترانی رفت معراج تو تا اینجا است چون کار خود را ازین بنتر مقام تو ازین
 بنتر شمع کانی که از تو کار خود پیش برده اند معراج او تا اینجا عظم است چون این رسیدیم
 نزد یک صفت خود خواجده چند عبادی رفته سر بر قدم ایشان نهادم و پرسیدم که شما چه می فرمودید
 فرمودند که از زمان که ترا اینجا مافروند من دین حیرت بودم شاید که خلاص ما گردان
 بوده باشد و یاد زنگینی تو تو تعصیری آید به بنده که من نشنیده کردم گویند که تسبیح تسبیح
 در مکان عجا که در است بهر چنان دیده می داشتیم خود را هم در عقیام دیدم ای فرزند
 در کار خدا تعالی شانه است خدا عز و جل نیز کار او است مرد باید که درین کار در بند خود بیند
 انکه فرمود که هر که این شب زنده دارد و امید است که انبیا و اوصیای ایشان می رود و سعادت
 آن شب بفری که در بعد از آن دعا گوئی و ملازم محبت ایشان بودم ایشان را دیدم که
 بعد از او ایام پیشین تا زمانه حق معکوس بود بر بایسته بر بای خود ای ستاوری

و خود را می بخشیدی بهم زبان تمام نماز او میداد بعد از آن شیخ الاسلام زبان
 مبارک خود فرمودند که درین شب صد رکعت نماز است و هر رکعتی بعد از آنکه از نماز شیخ مبارک
 بخواند چون از نماز فارغ شد صد بار استغفار و صد بار صلوات و صد بار سبحان الله
 تعالی بگوید بعد از آن فرمودند که شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن مجتبی و شمس الدین
 که از مشایخ حضرت برادرین شب زنده دار و امید است که از رحمت حق نجات یابند و نگاه
 فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که من از آسمان استغاثه میبرم و از زمین تقرب
 طلب میفرمایم و از میان زمین و آسمان میروم و نگارم که سالیکان من شب زنده دارند و نه
 و از معاصی دور مانده اند فرمان نمود که بر سرهای ایشان برینند شیخ الاسلام هم برآید
 کرد و فرمود بر اینند که مردم ازین رتبه خود را محروم دارند و در کاخ خدا غرضشان
 غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فواید بود که شیخ عبداللین غزنوی با شکر و میل
 آمده روی بر زمین آوردند و نزد شیخ الاسلام نشستند سخن و سماع افتاده بود
 هر گز چیزی نگفت چنانچه شیخ حال الدین غزنوی فرمود که سماع را در لذت و حشیش
 اهل محبت است و در بخت نامی نشناختند و میگفتند بعد از آنکه شیخ الاسلام فرمودند که آری

برادرین

هم نشناختی است چون نام نشناختند نشناختند نامانید بعد از آن شیخ الاسلام غزنوی
 عرض داشت که و کی پیوستی را بمل سماع اگر بخت شیخ الاسلام بغیر طهارت کند از آن
 روز که ایشان ندای است بر یکم شنیدند پیوسته شنیدند از آن روز پس پیوسته
 درینان در ملک و چون این زمان که ایشان سماع میشنوند آن پیوسته در ایشان
 اثر میکند بواسطه آن پیوسته میگردد نگاه شمس الدین و پدر و بر زمین آورده عرض
 داشت که در آن روز که استیجیم ندای را در سماع حلالی که کجا حاضر بودند فرمودند
 که آری اگر که امری به گفتند که در جمیع و ترسایکون می شنیدند شیخ الاسلام زبان
 مبارک خود فرمودند که امام محمد غزالی میفرماید که چون تحت حجاب و تقاضای استیجیم
 حلال روح خلاق چه صفتی است بل و زبان گفت که بلایستی برود کار را
 و در زمان سجده کردند و آنصف استیجا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و محض دوم
 بدل گفتند اما زبان که گفتند و در سجده شدند و آنطایفه نهند آن بودند که اول نشنیدند
 و آخر خداست و ایشان دولت ایمان میبخشد و نور میسپارد و مستقیم زبان گفتند اما
 بدل گفتند و سجده کردند و آنطایفه سلمانان که اول سلمانان نشنیدند و آخر گفت

مطلبه شود و در آنکه خود را بداند چنانکه میگویند چنانچه هر چه از زبان ایشان
 انجمن او بگوید و بعد از آن که با او دیگر جانب است از خاصیت باند و دیگر سوی باشد
 چنانکه در آنکه بگوید بستاند بر سوی یکسان که هر چه در حق کند و بستاند
 میگویند که بگوید از کتاب و در کتاب و اما قول صحیح است که هر چه در حق کند
 سزاوارده است از ادب و این علم است که طالب رعایت مقرر است چنانکه در آنکه بگوید
 زیرا که خلیفه اهل صوفیه است و این نیز در شان ادب و این علم است که طالب رعایت
 اهل علم است که با چنانچه از آن دعا گوئی بر خود داشت کرد که مقرر است باند آن که آمده است نمود
 که از ابراهیم خلیل علیه السلام در بیت آقا تاجیه او از چنانکه است در بستاندن مقرر است بعد از آن
 هم درین محل فرمود که روزی چنانچه در علم و در علم بود و در علم بود که مقرر است
 فلانم گفت که گفتان باز گوئی که بر تراب فرموده است گفت برین معانی بستاندن را بگوئی گفت
 هر دو بر کوه فریاد بر آوردند که و هو یقیل و ضال پسین اشارت چنان معانی بود
 که شیخ را باید که از احوال مریدان باند بعد از آن شیخ الاسلام روزی دعا گوئی و حاضران
 چنانکه در فرموده که شیخ را باید که انقدر قوت باشد که چون آئیده بقیة الارادین فرموده بود

باید که بنویسد معرفت و قوت ذات خود را که سینه او را صیقل دهد تا چنانکه در حق بگوید
 او را که چنانچه آئینه روشن کرد و او را خود چنان بستاند چنانکه او مرید بگوید زیرا که
 در خود قوت این نیست چرا این پیچیده را که که کند انگاه بقیة مبارک است که در حق بگوید
 خود را در ادب است شیخ بلطیعی و یا صاحب التبیان در ادب بر این که در ملکات و ملکات و ملکات
 او بستاند اول بر نفس که مرید بستاند که خود بستاند این است قوت و قوت و قوت
 نفسی این انفس الامارة با شوق و بعد از آن بر نفس که او بستاند که این خود بستاند
 نفس او است قوت و قوت و قوت با انفس الامارة بعد از آن قوت بر نفس که او بستاند
 این خود بستاند نفس مطهر است قوت و قوت و قوت با انفس الامارة و جمیع این در کتب
 مرصیه بعد از آن قوت بر نفس که او بستاند که این خود بستاند است بعد از آن قوت بر نفس
 قوت او بستاند که قلب سلیم و ادب بستاند چون این جلد را که گفتیم بصیقل نظر خود بخواند و بستاند
 که در آن بعد از آن است و بعد و بیشتر و بیشتر که در آن اگر بستاند بستاند بستاند
 و ملک معانی را بستاند و کفایت بستاند هم خود که هم که در ادب او را که بستاند بعد از آن
 هم در آن محل شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و این حکایت فرموده است که نخواهد بستاند بستاند

و اگر در این نوشتن میان کشت روی بدرگاه خواب چند بغدادی آورده و در میان
 تائید و جناب و رسم مقراض و غرق خواب چند اورا پایا وخت و خبر حاجی بازگشت و تائید بود
 بر کتفین در پای نوشتن سوال که فکری خواب بر فعلین در پای غریب فکری بود که
 بر باد باد شاه را محال است که فعلین بنویسم یکی بیدار بنویسم دوم آنکه از آن نزد
 که با حق تعالی آشن کرده ام بابی بر خفته بودم اکنون شرم می آید که چگونه فعلین بنویسم
 بعد فرمودند که هم مرید خوشتر از قانون مذکور باشد و جماعت نباشد و حکایت او
 موافق کتاب احد و شسته رسول الله علیه السلام نباشد و در جایی یکی از زائران
 است یعنی در آن زمان فرمودید و مرید از سر خود خبر میداد و مریدان که در ضلالت میباشند
 از نیاز اما کار خیر را در وقت مقراض را ندانست زیرا که مقراض سستی است از هر راهی
 که یک یک این را اطلاع نیافت اگر چه بعضی گفته اند که مقراض قطع علایق میان بنده
 و مولی است و چون مقراض بخوبی کار می دارد اندازد هر گز نباشد تا وقت که در میان
 که درین راه بغیر مجابده و شقه قبولت نیست بعد از آن فرمود که دل مؤمن در حضرت
 رب العزت غفلتی و کرامتی دارد اما فاعل از غیر اصطلاح دل حاجتبه الامر و ضلالت است

اما قبل اصل تسلوک فی الطريق فی قلوب القلوب بقول علیه السلام قلب
 المؤمن عند الله تعالى عبده فرمود که در زمین که هنوز در مقدار از حجاب نبوده
 که در وقت را در وقت نیافتد نباشد و او خواهد که مرید کرد و خبر از اندان مقراض
 بوشانیدن فرق و کلاه نداشته باشد بعضی دیگر گفته اند که و راه زن است هم چنان آن
 پیچیده را نیز کرده می کند در پیش در اصل عالم باید و خاص قدرت باشد تا از آن
 مقراض و بوشانیدن فرق و هیچ خلاف در میان اصل سختی حاجت نرود و نگاه بداند
 که بر مرید هر دو گمراه نیست بعد از آن بفرمود مبارک باشد که خواست حق بدین
 در دلیل انشایی میگوید و میگوید که هر که از غلظت از خلق است نداده باشد تو بند که غلظت
 حلق او را در کرده اند نیز که تسلط با اهل دنیا هر رفته راه و چونید مولی را
 مقیدیت جهان که در سلوک اولیا نوشته دیدم از خواب بایزید بلامی رواقی است که
 رفته راه را باید که پیچیده از خانه پر و در نزد و بر مردمان کوئیده فانی نشینند
 مگر در عالم و محض نثری حاجت نکوید نگاه تاثیر بندگی خود و بند بر روشنی دیگر او
 بیدار کرد بعد از آن بفرمود مبارک باشد چون مقراض بر مرید برانده شود بگوید

برآمد و در میان سال کافران در آن دیار رسیدند تا آنکه هر تازیانی غنچه بردند و در میان
 فرمودند که زوی بطور خوشستان مسافر بودم و در قهقهه او صد گمانی را در یافتم و مرا
 در کنار خفتد و فرمودند که یکی از شما بیای و روزگار کردی سعادت است که بر ما رسید و غرض
 در باغ خیاره او نشان فتنه بودم هم زبان ده نفر درین صحنه بیایند یکدیگر سخن
 در اطراف هر گفتی گفتند بعد از آن سخن درین کشید که هر کس در صاحب الایت است که اوقتی
 میان خونش اظهار کند و رویشان کفشد که اول شما بنمایند که بشنم قدم در رویشان
 تیغ او صد گمانی رفته اند روی سود و رویشان کرد و گفت که والی این شهر عقیده من
 ندارد و ما وقت از وقت کوفت شک میکنیم چه بود که امر و زاریان خلق سلاطه
 برآید همین که این لفظ از زبان مبارک ایشان رانند بنده بیامد و خبر آورد که این زمان
 باو شاه این شهر رسیدان که در جویگان موپاخت ظاهر زو کرد و منبره میگرد و نزد
 اطفاه و منور دعا گو نظر کردند که شما نیز که آمده خود بنمایند دعا گو در اوقه کردم زبانی
 که بر آوردیم بدرویشان که چشم بهم زنند و رویشان چشم بهم زنند گفتیم که باز گفتند
 چون چشمان خود را باز کردند خود را دعا گو را در کعبه ستاده دیدند زبانی در کعبه ای

و باز آمدیم در رویشان آن آواز کردند که یکدیگر در رویشی بعد از آن دعا گو و تیغ او صد گمانی
 رو بدرویشان آوردیم و گفتیم که ما را خود کردیم شما نیز بنمایند که تا شایسته کنیم چنان
 این سخن گفتیم در رویشان هر دو در تو کردند و بنایند نشاندند و تقاضا بود و درین
 در میان نبودند نگاه تیغ اسلام در سر دعا گو کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که
 در کاخ خدا است خدا تعالی هر کار او است یعنی در بندگی تقیر نکند و آنچه خدا دوست باشد
 آن بکند و غیر خود کار نکند چون تازیان حقیقه با نقش و نگار میکشند و زلف و خط
 و طار را موجود دارند بعد از آن فرمودند که در جانب چشمان مسافر بودم در آن شهر
 بزرگان و اولیای بسیار بودند و بنده تیغ عبد الواحد بنی فز و النون مصری و بنی شهابی
 بودند و با مسکن داشتند چون دعا گو شنیده نزدیکی آن ظاهر رفتم و دیدم که بزرگوار گرفته
 یکپای بر دوش و یکپای بر دوش خا بر نهاده بود و از بریده بیرون انداخته بود و خود
 بر یکپای ستاده در عالم خیره شده و در چشم در بود و گفته نزدیکی او شنیدم سلام
 کردم و بر او در و گفت که بایست ستادم سه شبانه روز استاده بودم بین التفات
 نکرد و بعد از بیستم روز در عالم خواب آمد و گفت که ای فرید زو من ای که سوز کوی و

دور مر که همچو کردی آگاه بنوعالی ماجر که از مرز غنای دولت که من درین
 بابی سخن دارم خوش من از عالم غیب است اما وقتی درین عالم گشته بودم
 دیدم که میگذشت ظاهر من میگذشت خودم که بیرون آمدم و او را بگیرم این بابی که میگذشت
 میبینی بیرون عالم که من باقی غیب از او که این مدعی خود این بود که بغیر از این
 گوی کار و نیز موجود بود با این بریده بیرون آمد و ختم بود انگلیس بود و بغیر من
 آمده بود بنابرین رسیدم سراسر شد در عالم که میگویم که در این قیامت من در این
 نیکو عمل میکنم تا این درین خرمی که چنان مانده ام نگاه مرا میباشی و خود را نگه
 همین جا باش و با ما بودم بوقت افطار شیر و قدر فرما و طبعی که در این بزرگوار
 آوردند شما که دم ده فرما بود که میفرید هر روز پنج فرما و طبعی من بود که
 ده فرما آمده است پنج از آن من است و پنج از آن تو برستان و افکار من چون آن
 بزرگ شیر و فرما بشمار ده و کا که روزی بر زمین آورد از آن که دم چون نشسته
 آن بزرگ در عالم خود مشغول شد هم چنان با پوشا به چنان با گوشت پاشا خود
 بنامه روزی بر زمین آورد و پیاد آن بزرگ فرمود که چرا جاده را که آمد غایب گفت

که وال

که والی سیستان منفعت است و حال فید به باریت میطلبم که قیاسم آن بزرگ است که میگوید
 پس من شرف فی انوار است سیستان از دولت که والی سیستان که در آن خلیفه چون
 اینچنین بعد از آنکه خدو گرفت که گمان او را فرودان آوردند و حکایت کنند
 که والی سیستان با عظام داده بوده و تخت نشسته حکم میکرد و درین میان درین بابی که
 بیرون آمده بر کردن او زد و سرش را جدا شده بر زمین افتاد و این او را بر یک شمشیر
 جدا الله داد و بر چنان است این دولت او بود است بعد از آن شیخ الاسلام فرمود که
 روزی ملازم در خدمت ایشان بودم وقتی به کا که از زانی داشتند و در خدمت او
 با یکبار از آن شیخ الاسلام بنام مشغول شدند و کا که و خلق باز کردند که الله جل و علا
عبدالله بن سید و هم شاه جهان العظمی و خمس سال و چهار ده و بیست و یک سال
 شیخ ابوالفتح مدنی افتاد و شیخ نورالدین محمودی لفظ مبارک که شیخ ابوالفتح مدنی گفت
 از بزرگ بود و شیخ یوسف خجندی را و شهره را و شیخ فرید الدین عطار را
 و شیخ عثمان مارون رحیم الله العالی در یافته بود و بزرگان دیگر را هم بعد از آن فرمود
 که وقتی درین بلا مشغول نماز میخواند که در آن روز خواب ابوالفتح مدنی بود و غایب

در روز یکشنبه آید و در عرض کرد بر آمدن مغل شیخ جو یک روز و پنج شصت و پنج روز
 و گفت که برو چون نشد این چون لشکر ایشان به بر تاجی نیکه شد بر آمد غلبه موجب
 فرموده شیخ هم جهان کرد و اینها با یکدیگر نشد چون روزی یکدیگر در میان نیکه نشد
 هر دو کشته شدند بعد از آن هم در نخل فرمود که شیخ قطب الدین بخیار خوش قدس را فرمود که
 من شیخ خلیل الدین تبریز و شیخ نیا و الدین ذکر یاد ملتان بودیم در آن ایام قباچه ای
 پادشاه و داشت که در آن مغل نزد یک شهر سید است و میفرمایند حضرت شیخ قطب الدین
 بخیار او شیر تر و در دست داشت بدست او و او فرمود که برو جانب لشکر ایشان بفرست
 نمایند و چون اشاره ایشان به جهان کرد و در نخل درین زمانند هر دو کشته شدند و فرمود
 که درین اسکان باران شد خلق از قحط هلاک شدند گشته آنها را خشک میشدند غلبه
 خلافت رجوع شیخ ابوالغیث بمن کردند گفت که دعا و باران بخوانید شیخ فرمود که در آن روز
 در خواب دیدم تا ما هم پیام و دعا و باران بکنم چون روزی خلق بخارگاه حاضر شدند شیخ
 ابوالغیث بیامد و بالا و میز سوختند و شایسته تعالی و در هر خواب عالم حدیث گفت
 بعد از آن روز سوختن آسمان کرد و گفت که یا الهی اگر طاعت من بدرگاه تو قبول است باران

حدیث بفرست هنوز تمام این سخن از زبان ایشان پیرون نیامده بود که باران از آسمان
 نازل شد و شیخ شبانروز توانست بارید و خلق آن شهر سوختند خوردند که هر خود که از دست بطور
 باران نباریده بود بعد از آن حکایت مغل ایشان فرمود که آنروز که حضرت ابوالغیث
 خواب کرد چون نماز نایب او کرده بود بطریق موصود و بر مصلای آن گرفته مشغول بود چنانکه
 اشراق او کرد و پشت یار در خدمت بود خوابه بار و گفت که غافل طلب حکم
 اشاره طلب کرد و فرمود که عابد و سوار است خوشبخت و سوار و کس بر چنین بیار و بر حکم
 رضای ایشان موجود کرده شیخ آید و شیخ فرمود که تمام غافل کشید که بر شهر سواران
 خدا تعالی عیششان قرار داده است و زمانی برآمد شیخ سوره یس شروع کرد و تلاوت
 یوجون رسید و در بالا کرد و همان خود را بدست تسلیم کرد و از گوشه خانه او از آمد
 که دولت بدست پیوست ملک الموت در میان چکار دارد و انگاه شیخ السلام کارهای
 ملکیت و غره نزد و پیشوایان در آمد این مشغولی بر زبان مبارک **منشور**
 و کرد و عاشقان جهان جان به بند **کما تجالک الموت** نیکه کرد انگاه هم در نخل
 شوق را حکایت کرد که چون وعده هر نو سر علی السلام بر آمده روز در راه میگذشت

چنانچه مستان میفرماید با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد و جواب سلام نمود و پرسیدند
 کیست گفت که منم ملک الموت موسر در عالم اشتیاق بودیم بر آورد و طایفه بر روی
 ملک الموت چنان زد که یک چشم او بر روی آمد ملک الموت همین گفت که بار دیگر بنشین
 و بقیام خود آمده مسجد نهاد و گفت ای مرا بر کفر متاور که اگر از بنش و غیبه ختم و هلاک
 کردی انگاه خطاب کند ای ملک الموت تا بدانی که میان ما و میان ما خیر کاری ندارد
 ما و اینم که این دوست من است و روز دوم حکم الهی ملک الموت بر موسر صادر شد
 و سلام کرد و صلیوات فرستاد و سپید این بهشت آورده بود و بدست او داد و چون گفت موسی
 که بود و دوست بشام در رفت نعره نبرد و فی الحال با حق تسلیم کرد و چون شمع الاسلام این
 حکایت تمام در و خندان بکویت چنانچه تمام خازن عبادت انرا بر سرید و نعره در مجلس عزت
 و شمع الاسلام بر پیشکش گفت و این شنوی بفرمود مبارک است **خدا** در که تو خاندان
 چنان جان بدینند که با ملک الموت نکند **خدا** انگاه هم در مجلس فرمود که بزرگوار
 اهل مشایخ کبار و قتی با جمیع اصحاب خود در بر و فرمود موسر علیه سلام سید از ملک الموت
 او را بر آمد که رب ارضی انظر الیک ان بزرگ گفت که انیک عشق اگر از زندگان

بچنان

بچنان و اگر در دست نیز چنان است و خوات و خواهرش از نیز چنان انگاه فرمود
 که فرمود تا من موسی علیه سلام در آمد دولت بکنده عشق زند و فریاد کن و در پی
 انظر الیک که او را خوشنشان نمیکند جدا از حرمت از از بسیاری اشتیاق هم
 زند و بعد از آن شمع الاسلام روی موسی دعا کرد و فرمود که مولانا نظام الدین اگر
 آدمی در کاری که در آمد در آن بچنان نایب قدم نهاده و هر اوقات در محبت و عشق
 دولت مستغرق بوده نهاده و هر دم عشق ترقی و تازه شایع کرد و تا او را آن
 طایفه کرد و انگاه بار از طایفه شوق این بیت بر زبان مبارک میگفت **خدا**
 در که تو خاندان چنان جان بدینند که با ملک الموت نکند **خدا** بعد از آن هم دینی
 محل حکایت فرمود که وقتی جوانی بکلی نزد اهلان حق در حال شرح بود جوانی عربی
 تمام ملک الموت در میان آن در مشرق تا میفرمود طایفه که در جوان را نیافت بقیام
 خود واحد مسجد و تحیت که در و نه طایفه کرد که با اهل آن جوان را غریب یک نام دینی
 ترش ترستی پاک شده است فرمان رسید که در طلال خراب است ملک الموت در آن خرابه
 رسید و نفس جوان که در نیافت و بارگشت بقیام خود آمد فرمان رسید که با ملک الموت

بگوید توانی که میان دوستان ما قبض کنی یا آنها را به پیغمبر یا پادشاه بستاند
 در یاد ما و هواریا جان را تسلیم میکنند که ترا خبر نباشد بعد از این شیخ الاسلام بیستم
 کرد و طهارت برایت و این بیت گفت در کوچه شقان بنان جان بدید که کجا
 ملائعت نماند هرگز بعد از آن هم درین محل فرمود که در چند روز شیخ بهاء الدین
 نوکریا قدس را قتل خواهد کرد روزی بر بزرگ ایشان شیخ صد الدین عنوان ملائ
 بخواند و نامی یک بیت گفت که در آن طلب دولت آمد که تو ملائعت بنان که بد نصرت
 آمد که گفت آری شیخ صد الدین گفت که شما چرا نمیدان آن مکتوب گفت که در زمان
 هم این است که بدست شما بدین یاد خدا شد شیخ برسانند حسین که شیخ صد الدین
 این نامه را پادشاه و شیخ بهاء الحق و الدین مشغول بود چون خارج شد روزی بر زمین
 آورد و مکتوب پیش شیخ داد چون شیخ ظرف مطالعه آن مشغول گشت فرمود که مشغول
 بر مسجد نهاد و جان بحق تسلیم کرد و از درون خانه نغمه برآمد که شیخ بهاء الدین بیت
 بیست از نگاه شیخ الاسلام نغمه نبرد و پیشوایان در پیشوایان این فقط زبان مبارک
 را ندانند که رفتند که چنان شود که ما هم بدست برسیم و این بیت گفت در کوچه تو

ما شقان بنان جان بدیدند **ک**ا بنجامانک دعوت نکند هرگز **ه**م درخیل حکایت شیخ
 سعدالدین حمور گفت که نیکو یاری بود بنامی که فرزند از حج بازگشت سرور و نفعدار
 کرد و فرزند در بغداد افتاد که شیخ سعدالدین حمور رسید از نزد بزرگ مسجد بود و نامش
 زعفران قرار گرفت در آن شهر مسلمانان سخت بزرگتره متبلا بودند و این مادر شیخ حمور
 بنشیند علم کرد که هر که چهارست پیش من بیاید حکم او چهار برابر پیش شیخ آونمی
 حق تعالی شفاف او از برگشته او چند چهار صحت یافته اند **ک**اه از آنجا بازگشت غریبان
 چند نفر معیوب و بیستی بودند و آن برایشان فرود آورد و بفضل سرور کار و برکت
 و عمار این شیخ پشور رسیدند بعد از آن شیخ سعدالدین حمور به بلخ رسید چون نقل
 ایشان نزد یک شهید هم درین دور کرد ایشان نقل خواهند کرد و با همگی یاری خود
 به شهر آمد و پروان محراب بود در خجانش مستقبل قبله سوره بقره آغاز کرد تا اشرق
 تا ختم کرد و باز سوره بقره آغاز کرده بود که در سجده افتاد و بان بداد و آواز برآمد
 چنانچه حاضران بنشینند که بنده نیکوخت بود و من سید بعد از آن شیخ الاسلام شمیم
 برآید کرد و نامی مبارک بگفت و این بیت بر زبان مبارک راند **د**ر کویتو عاقلان

چنان جان بدیدند کاجا ملک الموت که بیدار کرد عبدالرحمن هم در محفل فرمود که شیخ
 سیف الدین باختر رفته اند از جهان رسم بود که نماز شام بگذار در آنجا خود نشینی
 نماندند بیک نشینی بمانست امام مودن حاضر بود و نماز خواندن بگذار در و نماز بیدار
 بود و هر او هم چنین بگذشتی هم در محفل حکایتی نقل فرمودند که مردم در آنجا از بیدار
 خوابید که مشغله سوزان از دروازه آنجا برون میرفت بیدار شدند و بختی از آنجا
 رفت خواب بروی گفت آن بزرگی تو کرد که صاحب بختی از اینجا نقل خواهد کردیم
 در محفل حکایتی فرمود که شیخ سیف الدین باختر هر خود را در خواب دید که میگفت که اشتیاق
 تو بسیار است یا چون سیف الدین بیدار شدند و یکدیگر گفتند که و در آنجا میگفت خلق
 حیران مانند آنکه هر چه میگوید سخن در و در آنجا میگوید آنکه هر چه سخن جمع
 آورد و گفت که ای مسلمانان بدانید که برین مراد خواب طلبید من میروم خبر داد این
 حکایت و در خانه رفت همان شب نقل کرد که جلد اجابت شده مشغله ها میخوشد شیخ
 سیف الدین در قرآن خواندن مشغول بودند و گفتی از آنجا که گفت چه حاجت کردم
 بچشم آغاز کرده بود که بزرگی صوفی بپوشید و سپس در وقت گرفته پادشاهی بزرگان

خواب

آورد

آورد و در بیست و پنج داد چون بگرد جان تجویس نمود شیخ الاسلام قدس سره که چشم
 بر آب کرد و مار مار بگریست و این بخت گفت شیخ در کوچه تر و خاشاکان چنان جان بدیدند
 کاجا ملک الموت که بیدار کرد عبدالرحمن شیخ الاسلام شیخ بدر الدین غزنوی و
 مولانا اسحق رافان داد که شما این مشغله را گفته باشید تا ما رقص خواهیم کرد شیخ
 الاسلام را وقتی بیدار شدند شما بنور در رقص بودند بهمان مشغله مشغول بودند
 شیخ الاسلام بعد از سه شبانه روز در عالم محو در آمد رفته و رفته که بعد از اوقات
جلوس تبایخ با نذر دهم ماه شعبان المعظم سنه ۸۵۵ و نمایه دولت بایر میسر شد
 چند نفر در پیش از خدمت شیخ بهاوالدین ذکر یا الله می آمدند و آمده بودند حکایتی در سبک
 افتاد شیخ الاسلام بر غلام مبارک را که راه طریقه همه تجلی است یعنی اگر کسی بخوابد بدین مرتبه
 که شیخ بگردن بزند تومی باید که راضی باشی و دم نری شیخ الاسلام درین سخن بود که
 نالی خوانند و عالی چشم کرمان و دل بریان چامد و روزی بزرگین آورد و فرمان شد که
 نزد کتیر یا چون آن نزال نزدیک شیخ آمد پرسیدند که کیف حالک آن نزال گفت که ای
 بزرگوار سرت سال است که بر سر از من جدا شده است نمیدانم که در حیات است یا مات

شیخ الاسلام در رفته نهند تا دیر شد سر بر آورد و در روز نزال کرد و گفت که برو
 بپوشید چون نزال در روز بر زمین آورد و بارگشت مدون خانه رفت همانم بپوش نزال
 پیش در پیامد دستک ز نزال پرسید که بر ضعیف گیت گفت منم فلان پسر نزال دوش
 پیامد و جاکو نه خود را کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که تو کجا بودی گفت که از اینجا بود
 و بانصد که ده زین دارد گفت چگونه آمدی گفت که از روزگنا دریا استاده بودم و
 دل سو تو کشید یک رستم ناگاه مرد رسید و فرقه پوشش زد کلبه پیدایش پرسید که چرا
 که یکم کی کیفیت حال باو گفتم گفت اگر بر من سخن او را بگو و دشوار نمود و تعجب
 آن درین گفت دلت مراد چه چشم به بندهم هم زبان کردم یکبارگی خود را دیدیم که بر
 خانه خود استاده ام نزال دریافت که شیخ الاسلام بوده است و فلان آن نزال شیخ الاسلام
 آمده سر بر قدم نهاد و بارگشت بعد از آن بر غلط مبارک شد که سخن فلان بود که اگر دردی
 باطاعتی از مقصد قوت شود و برابر مرگ است بعده هم در غیال فرمود که در خدمت من بمان
 و در سه ماه بودم صوفی پیامد و روز بر زمین نهاد و گفت که از نزد خود دیدیم مرا میکنند
 که قضا تو نزدیک است شیخ یوسف در سوخت و گفت که دیر فرزند تو غار باید اوقفا شد که

چهار و اند

چون او اندیشه کرد هم زبان بود که حضرت شیخ فرمود و گفت که اگر هم ضعیف است که
 شیخ فرمود که زورت باشد که آن خود تو بنماید زیرا چه هر چه از صاحب در قوت نند
 محل ملک باشد چنانچه ازند و قتی قاضی محمد الدین ناگور رحمة الله علیه و لا سوره و لا طریقه
 بود و زورت شد و از این خطا خورد و با بی مبارک گشت از راه صواب نزد یک صوفی
 آمد و یاد کرد که سوره تسبیح خوانده بود بعد از آن شیخ الاسلام بر غلط مبارک شد که چنانچه
 باید که آنچه وظیفه ناه کرده باشد که در روز نتواند شب بخواند و اگر در شب نتواند در روز بخواند
 بهر حال وظیفه ترک کند چنانکه شوم ترک او تمام ساکنان شهر زنکن و آن شهر خرابی پذیرد
 بعد از آن هم در غیال حکایتی گفت که قتی سیاهی بر دعا گو آمد از طایف دمشق و حکایت
 گفت که دمشق شهر است از دور آبادان می نماید چون انجا رسیدیم خرابی نماید بر تپه آنکه
 است خانه آبادان نباشد احوال خرابی آن شهر تفحص کردم از بزرگی شنیدم که درین شهر
 بر مسلمانان و شیعیان بودند اما صاحب را داد وظیفه بودند چند نفر از آن ترک وظیفه کردند
 سحر نماید که مغل آمد شهر را غارت کرده اند و مسلمانان را کبیر ساختند از شومیه
 ترک و در این شهر خراب شد است بعد از آن شیخ الاسلام قطب الدین بختیار و شومیه

نشسته بودند حکایت فرمود که شیخ الاسلام شیخ معین الدین شیخ فضل الله عاده بود
 اگر کسی بیایگان او نقل میکرد بر برابر خبازة او میفرمود بعد از بارگشتن خلق خود
 بر کور او بنشست و در درگاه نشستی تمام کرد نگاه بدار گشت خباز بیکر نهی ایشان
 در حجره فوت شده بر حکم قانون و بنال خبازة او برقت چون او را در فکری ده خلق
 باز گشتن خباز بر کور او بماند یک مانی کند که بر فالت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین
 بخیر او نمی قیاس لا میگوید که من بر ایشان بودم بدیدم که بون ایشان تغیر
 شده همان زمان بر فالت و این سخن میگفت که اللهم بیعت نیکو چیز است خواه
 قطب الدین از آن حال سوال کرد فرمود که آن زمان که این مرد را کور کرده مردم باز گشتند
 و او را ماندیم دیدیم که فرشتگان عذاب آمدند و میخواستند که او را عذاب کنند در آنوقت
 بنی که خواجه عثمان مارون رحمة الله علیه پیامد و عصا در دست داشت و بنشیند بر فرشتگان
 زده گفت که زنها را او را عذاب ندهید که او از میدان میست او را هر چه خلاف ما بوده است
 آنرا خود را به پناه مایسته است خواه که او را عذاب شود فرمان آمد که ای فرشتگان از این
 او را عذاب نکنید و دست از عذاب شیخ عثمان بدارید که ما او را بخشیدیم بعد از آن شیخ

الاصح

الاسلام ختم بر او فرمود که نیکو چیز است که خود را به پناه یک بر تن نگاه این منته
 از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بر آمد که نیکو جایم ملازمت ایشان کردند و در هشتم
 مراد ایشان بخشد ^{فرمود} بعد از آن شیخ الاسلام را وقت میدادند و روز سه روز از آن مجلس
 کردند و فرمود که اگر گویند کان سماح بخشد بگویند گویند کان بودند شیخ عبد الدین
 اسحق را فرمودند که قاضی عبد الدین ناگوار مکتوب فرستاده است بایشان شیخ عبد الدین
 اسحق تمام مکتوبات و رقعات که در خط داشت از آن مکتوب را بر او فرستاد فرمود
 که بایت و بخوان موجب نما مکتوب را خواند در آن نوشته بودند که فقیر خیر میخیزد
 و مرعط که عذبه در دینان و در هر چه خاک قدم ایشان است چون این تقدیر بخواند
 شیخ الاسلام شنیده و قوی و عالی پیدا کرد که در و هم و فهم کشاید و این را با جوی در
 مکتوب بود ^{فرمود} آن عقل کجا که در طلال نورس ^{فرمود} آن روح کجا که در جلال نورسند
 و شیخ الاسلام یک شب از روز سماح و ذوق پیروش بود بعد حکایت شیخ قطب الدین
 بخیر او را و شیخ جلال الدین تبریز قدس امرها هر دو ملاقات کردند و حکایت از خبر
 خویش کردند و عا که بخشد ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین فرمود که وقتی حاج

تشریف فرمودیم نه بسیار بزرگان کرم انقضی بزرگ بود و او را یافتم و
 قد بوس حاصل کردم آن بزرگ و خاسکن داشت چون بدو رسیدم او را نماز
 یافتم هر کرم از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد و گفت که علیکم السلام
 ای جلال الدین من حیران ماندم که نام من از کجا دانسته گفت که بنام من اعلامی بجز کس
 که ترا آورده من هم خبر که جلال الدین درویش می آید من رو بر زمین آوردم تا
 داد که بنشینم آن بزرگ حکایت آغاز کرد که وقتی در اصفهان بودم درویشی
 در یافتم که پیر عظمی و مد و خواجه سالار بود و عالم و از نسکان خواجیه بصیرت یافته
 بود گفت بزرگ از مسلمانان خواهد که سوختن ملوک کند و خدمات بزرگان نیاید
 عمل او نامتعالی بعد فرمود که خود خدمت هزار و هفتصد پیر کرده ام و از هر کدامی پند
 و نصیحتی یافته ام اخلاص از جمله در از خلیفه شمس العارفین ایمان انصاف یافته ام و فرمود
 که ای درویش اگر خواهی که بحق مقام برسی از دنیا پیروز شو و از صفت دنیا دور باشی تا حق
 بر من بعد از آن گفت که ای شیخ جلال الدین مردان خدا جمیع حقایق از خود برده
 اند تا بحق تقارن سیده از بعد گفت که من در شب بمیان ما بودم بوقت افطار و در می

از عالم غیب پدید آمدن آن بزرگ یکسر نزد من نهاد که فطاکن و خنده داد که کونیه شغول
 شو چون بر ختم در کونیه شغول شدم نلفی پند که نشسته بود می بینم که مرد صوفی بزرگ
 با هفت شیر آمده بر سر سلام کرد و مقابل آن بنشست و آن شیران کرد اگر نشسته در جود
 من از راه خدا که یارب ای چه بنده شیران با این آن که فرمود اند انقضی شگفت و آن
 آغاز کردند تا آخر فرمود که قرآن ختم کردند بعد از آن بر خالت تجدد و فکروند تا بر تالوت
 شغول نشسته چون هیچ دمیدن نیز بر سر ایشان ظاهر داد که در آن بزرگ را با آن بزرگ
 ملاقات در این مصافحه کرده خلعت با پیوس حاصل نمودم آن بزرگ فرمود که این بزرگ
 حضرت از دور برای دیدار من آمده است چون این سخن گفت من باریک ملاحظه
 کردم آن بزرگ بر من بسیار نفقه از ساقی فرمود و اظهار بزرگ و شیران رو بر زمین
 نهاد و باز گفت اظهار من و دمع خواستم آن بزرگ گفت که جلال الدین میروی
 برو تا یاد دار که خدمت بندگان حاضر خدا شایگان و خود را در پائین نشانی
 و در کار حق شایگان نمانی تا جمعی برسی و لیکن دین راه که خواهی رفت بسیار
 در راه هست نزد یک آن ایضا و شیران راه زن تا بان برسی بتو فر خواهند که ای

نام من بیکر سلامت خواهر گشت بعد از آن شیخ ملا علی الدین فرمود که من روی بر
 زمین آوردم و باز گشتم چون در مقام رسیدم بر دو نیزه دیدم که غوغا زنان من
 رسیدند که بآره بآره گفتند من بابک باینان زدم نریارت ظلمت بزرگ کرده
 میروم بخانه خود چون خبر این نام آن بزرگ شنیدند سرودید خود را بر پاهای من
 و باز گشتند و بسلامت بقیام خود باز آمدیم آنجا که شیخ ملا علی الدین حکایت
 تمام کرد بعد از خوابه قطعه این حکایت مسافری خود آغاز کرد که در ابتدا حال وقتی
 نشتری رسیدیم در آن شهر در پیش روی بزرگوار شهر مسجد خرابی ده و در آن مسجد
 مناره بود که من رفتم مناره گفتند را میکی مناره بود و باینان دعائی میگویند
 از آن جهت دعا گفتند و لیکن دعا میگوید دو کانه نماز میگویند که هر که آن دعا را
 در آن مسجد بخواند دو کانه ادا کند ملاقات خواهر من پیش منی از شهرها و ماه رمضان
 بود و دوادم و ساعتی توقف کردم هیچ کس ندیدیم نماند باز گشت از مسجد و من
 قدم داشتم که بر در دیدم استاده برین بابک نه و گفت که درین یکمان اینجا میتوانی
 گفت که من آمده بودم که ملاقات خواهر خود حاصل کنم دو کانه ادا کنم و دعا میگویند

خواندم

خواندم آنکه آن دولت نشین بخانه میروم آن مرد گفت که خبر را بگویم که در راه
 جو تو کرد آن است و از دیدن او چه میگوید که در نیامی خواهد آن مرد گفت که در این
 مدتی است که خبر دوازده باز بر دار و فرست و میافت من و آن مرد در ساخته
 بودم نامر دورانی مجاد با یک بختیده پیدا شد مرد تعظیم تمام پیش او رفت بر پای او
 افتاد بعد از آن مرد یکست شد تعظیم تمام کرد و گفت که این درویشی و ام دادنی
 دارد یاد نیای طلبه تارند ملاقات من و تو دارم درین غفلت با بگفتار شد
 از مرد و طر و صوفیان آمده تا گفتند یک نام شد نماز تراویح گذارند و در تراویح
 دوازده سیاره قرآن خواند و در کم گشت که گریخته بخواند بهتر بود از غرض چون
 از نماز فارغ شد هر که امی طرف رفت شیخ قطعه این میگوید که من بخانه خود آمدم چون شب
 و یکجا به وضو و نماز و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده ندیدم شیخ بزرگوار
 در نماز مشغول شد خلق و دعا گو باز گشتند الحمد لله و ملاک **ملا علی الدین**
 تاریخ نیم ماه رمضان المبارک که من در آن وقت بودم و در آن وقت که من در آن وقت
 صوفیه حاضر بودند سخن در قصه ماه رمضان المبارک در میان بود و غرض مبارک را که بسیار

بزرگ ماهی که درین ماه است میگیرند تا از شر او خلص آیند و در روز چهارم
 می کشند و درین ماه هر شخصی که بر آبی می افتد از آسمان نازل میشود طبقه های
 رحمت در آن فراموش می شود که چون بنده ای من روزه افطار کند این طبقه های
 رحمت برایشان انبار گین بعد از آن می بخشد بزرگ نیکو روزه بر سرست میان بنده و
 چون بر بنده مومن هر عبادتی که میکند مکافات معین است مگر روزه که بر خود است
 تا تاویز روزه کند هر چه در دلش باشد زیر آید و میگوید که روزه مراست من دائم گیرم
 آن بآن بنده بود هم انگاه فرمود که این ماه را خدا عزوجل بر تو فرمود است ده اول
 رحمت است و در دوم مغفرت است و در سوم از او را فرغ و بهم و از او را فرزند
 و در چهارم آفرینیدن است در هر خط و محو یک و کلماتی که می نویسد می شود حق تعالی
 قلم را ندیده است که در هر ایام و جمله سالان روزی در آن ماه بزرگ رمضان است
 از آنش روزی خلاص دهم و از او را از معصیت میگویم هر که با عدل ماه رمضان نشود
 خدا تیغ او را هیچ وقت غمناک نکند و خیر و برکت در روز او کند و هر که غمنا
 و شاد شود همین غمناک و آند و کین شود و هر که در رختان ماه رمضان غمناک شود

و در این وقت است که
 انعام و از آن بزرگ

شاد بماند

شاد بماند و دو جهان بدو دهند بعد از آن می بخشد بزرگ نیکو روزه بر سرست
 و از او را از معصیت میگویم هر که با عدل ماه رمضان نشود
 خدا تیغ او را هیچ وقت غمناک نکند و خیر و برکت در روز او کند و هر که غمنا
 و شاد شود همین غمناک و آند و کین شود و هر که در رختان ماه رمضان غمناک شود
 تا تاویز روزه کند هر چه در دلش باشد زیر آید و میگوید که روزه مراست من دائم گیرم
 آن بآن بنده بود هم انگاه فرمود که این ماه را خدا عزوجل بر تو فرمود است ده اول
 رحمت است و در دوم مغفرت است و در سوم از او را فرغ و بهم و از او را فرزند
 و در چهارم آفرینیدن است در هر خط و محو یک و کلماتی که می نویسد می شود حق تعالی
 قلم را ندیده است که در هر ایام و جمله سالان روزی در آن ماه بزرگ رمضان است
 از آنش روزی خلاص دهم و از او را از معصیت میگویم هر که با عدل ماه رمضان نشود
 خدا تیغ او را هیچ وقت غمناک نکند و خیر و برکت در روز او کند و هر که غمنا
 و شاد شود همین غمناک و آند و کین شود و هر که در رختان ماه رمضان غمناک شود

شاد بماند

این چنین کار تمام نرسانی و مجاهده نشینی هر مقامی بعد از آن خود
 که خواهد با نیرید بطایع و عبادت حق تعالی در ویگان و دکان سراسر
 آن بلاد و هر از تو نفس سنانید نگاه باریافت و بافت و از داد هنوز الانش
 دنیا همراه دار آنرا برون نکشید چه تواند گفت الهی هیچ ندارم و از بر آمد
 که خود نظر کن بخود نظر کردم بوی کوزه بود برون انداختم نگاه مقام
 رسید چون شیخ الاسلام بدخود چشم بپاک کرد و در ماری بگریخت و گفت که بایزید
 بوی کوزه و دست مقام نیافتی و مردم با چنین علایق دنیا چون خواهند
 عاشا و کلام بعد رو سوی حاضران کرد و فرمود که این است ماه رمضان المبارک است
 که نماز مواقت بامانند تا هر شب روزه تراویح ختم کنم جملا صاحب روز بر زمین آورند
 و درین سخن متکفل شدند که هر سعادت انکاه شیخ الاسلام هر روز تراویح و قیام
 قرآن کرد و دو سیاره زیاده خوانند تا یکایک شب باقی می ماند و آن ماه
 رمضان یکجا بودم و این سعادت نصیب بعد از آن سخن در کف و کلمات متواتر
 بر زبان دربار نکرده راجه شیخ جمال الدین و فقیر یکجا بودیم درین مجلس صحبت با

قلندران

قلندران رنجور و آهین در کمر بسته آمدند و سلام کردند بایست طوالت
 شیخ جمال الدین نشستند که ازین قلند سخن بر علی داشت میگفت چنانچه در آن
 ایام در جماعتی شیخ جمال الدین راجه جرات نمود اینان بر یک جرات طلبیدند
 چون جمال الدین راجه در من دید و من رو برایشان کردم گفتم که بپایان
 شما بسیار می رود و آجا حواله میکنم بروند از آن بسیار جرات بخور شیخ جمال الدین
 قطره درویشان کرد و گفت که درون آب روید که حاجه جرات است درویشان
 را این سخن از خود شوار نمود و عرض به بانگ شوار بر فاش شد و نزدیک آب
 رسیدند چون نظر کردند تمام بسیاری جرات گشتند بود آنقدر که خواستند بخورند
 که بعد از آن هم در مجلس فرمود که از بزرگی او حکایت کرد که وقتی مردی در یک رنج میامد
 روز بر زمین آورد و گفت که من درج بودم شما دیدم شیخ جمال الدین راجه بانگ
 بر در زد که ای نامرد حکایت مردان فاش نکنید که تو میکنی دم در کش مردان
 خدا در زیر کلیم اند و کعبه شریف در مات اگر مردان از خدا تعالی نخواهند که چشم بهم
 زدن از شرق تا مغرب بگردند و باز در مقام خود می آیند و ساعت هم درین

یعنی قریب

مال دست آمد و گرفت و گفت که چشمم بر هم زن خود را و شیخ را زیر کوه قاف دید
 نزد آن زن نشسته که بر کوه قاف معلق است باز دید که خود و شیخ در مقام اند و باز
 گشت این سخن گفت که از آن زن گفت اندک مردان خدا را که نشاندند خدا را عز و جل
 انگاه شیخ الاسلام فرمود شیخ جمال الدین القدر را که وقتی در نماز نهد اما چون وقت نماز
 در آن روز و نایب داشت را فرمودم من که او در کعبه نماز ادا کرد بر شیخ وقت بر میان
 نماز در کعبه میگذارد چون شیخ الاسلام در حکایت بود همان لحظه جوکی آمد سر سجاده
 و از شیخ الاسلام نتوانست که سر بردارد هم چنان سر بر زمین نهاده ماند بود
 چون نظر شیخ الاسلام بر او افتاد با هیبت سخن گفت که سر بردار جوکی سر برداشت
 و استاد شیخ الاسلام نظر بر کرده گفت ای جوکی این کجاست و چگونه از هیبت شیخ گفت
 چون دو کت شیخ رو بر روی کرده پرسیدند نگاه آهسته آغاز کرد که در هیبت شما
 بر من چنان اثر کرد که جواب پرورن غمناک بعد از آن شیخ رو بر جانب دعا گوید گفت
 که این جوکی بدعوه بر آمده بود چون رو بر زمین آورد در غایت گشت
 که رو بر زمین سخت گیر و در زمان رو بر زمین سخت گرفت هر چند میخواست که را

دار و نتوانست که آن جوکی مستغفر نشد ترا قیامت هم چنان و قفاده بودی
 بعد از شیخ فرمود که ای جوکی یا خود تا کجا رسیدی گفت بکمالیته و کمالیته جوکی
 همان است که بکمالیته رسید در هوا شعله و گفت لب تاب تا ما شاکم جوکی میخواست
 شیخ الاسلام چون بدید فعلین مبارک خود و جانب و به بر تافت بفرمان را بعت
 آن فعلین بر جوکی رسید هر طرف آن جوکی در هوا شعله آن فعلین بر جوکی
 فی الفور فرود آمده او را که فعلین که آن را میقتند بر او و صاحبان و عظمت
 نخواهد بود فی الفور آن جوکی مسلمان شد و دیگر از او اصرار سخن گشت هم در محل
 حکایت روز و ماه آغاز کرد که فرزندان بد که در عالم بد می شوند و بر طاعت انکه نشان
 مباشرت کردن غیبت اند زیرا که در مباشرت روز معین است که اگر در آن روز
 مباشرت با ملائکه خود میکند فرزند نیک آید الغرض تمام کیفیت گفت دعا گوید کرده
 زمانی تمام در جنگی شیخ الاسلام بیان کردم تبسم کردند و فرمودند که مولانا نظام الدین
 تو خود آموختی یا ما را که خواهد آمد بکند بعد از آن هم در محفل در روزی می چند
 نفر خود پیش از شب آمدند و شیخ الاسلام رو بر زمین آوردند

فرمان شد که بنشین نشستند هر یک بر آن بزرگ نظر تیر بر روی مبارک شیخ الاسلام
 میکرد شیخ الاسلام سرفه میکردند آن درویش را طاقته نمانده بر حالت بر قدم
 آورد و گفت که ای خردم شمار من در بیت المقدس دیدم که طارویدند بریدم
 که شما گمانید نمودند که شیخ فرید الدین اجمودنی نام شیخ الاسلام گفت آنرا همچنین است
 اما ترا هر چه بود است که گفته بود در یکس نکویم بگویم بگویم آن عهد و نوس کردی
 که انحراف میگوئی آن نمیکنده شد انحراف آن مرد این گفت نگاه شیخ نمودند که
 عزیزان من مردان خدا هر جا که نشسته اند با نجات مقدس و بهایا عرض و کلمات
 و هر چه در او نیست او موجود است با یک آن درویش زدند که چشم بر زمین چون
 فرمان شد که باز کن چون چشم باز کرد هر چه از زبان شیخ الاسلام وارد شده بود
 همان بنشین درویش نمودند آن درویش فرجه بزد پهلوش شد و باز پهلوش
 آورد که در شیخ الاسلام بپشته کرده کلاه رحمت شد او را خلافت سکوتان دادند
 او آنجا رفت بعد از آن از مسافران بر دیگر روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یکبار
 در بیت المقدس طار و بیدار در همان زمان باز آمد بعد از آن هم در خیال حکایت

فصل

خود کرد که حکایت است سال در فکر بود و وقتی بیت سر نشسته در استاد گرفت
 بر تپه آنکه خون از پایش من مبارک شد و درین بیت سال یاد دارم که آب سیریل
 داده باشم و با لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت بودند که درویش شهرالدین
 گفتند که ای زمره دیدن شیخ الاسلام بود پادشاه درویشین آورد و فرمان شد که بنشین
 نشست و والی لاهور بر خدمت شیخ صد دیار داده بود آن درویش نیز خود
 نگاه داشتند و نیمه در خدمت شیخ آورده شیخ الاسلام تبسم کرد و گفت که شهرالدین
 نیکو قسمه کرد درویشان را این نوع نیکو باشد از خدا و فرستاده شد و غنی
 صد دیار داشت بخد مت شیخ آورد شیخ الاسلام فرمود اگر ترا انقدر تر میگویدم
 تو درین کار جیره می شدی شتر بر آن بمقدور مردان نمی رسید آن صد دیار ایمان
 دادند و گفتند که باز از سر مقصود کن که در آن پیغمبر خلل بود اکنون برو که
 کلاه دادنی است بده کار تو سر نه شد **بسم الله الرحمن الرحیم**
شوال غرض من این است که بنمایند در شب عادت قدوس حاصل شد شیخ عالم الدین
 مانوس و بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحق و عزیزان دیگر حاضر بودند

آن روز که جوکی بخیزد شیخ الاسلام آمده بود آن روز که او از و پرسید که شما کدام
 میروید و اصل کار در میان شما چیست او گفت در علم ما هم چنین آمده است که در نفس
 آدمی دو عالم است یک عالم علوی و یک عالم خلی از سر تا نو عالم علویت و زنا و تا
 زانو عالم سفلیست بعد از شیخ الاسلام فرمود هم چنین است که میگوید جوکی گفت که عالم
 علوی هم صدق و صفات و اخلاص و حسن معاملات است و در عالم سفلی هم نگاه
 بکلی و با برسان و زهد است الهام هم درین محل فرمود شیخ الاسلام چشم بر آب کرد فرمود
 که این سخن او بجا نیست خوش آمد پس فرمود که هر که درین راه دعوی و دستوری
 کند و محبت دنیا و دل او باشد او کذاب دعوی او دروغ باشد بعد از آن فرمود
 که در مراجع قاضی حمید الدین ناکور قفسی که میگوید که نزول رحمت در وقت است
 اول در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به شبیه قوت طاعت بخونند
 سوم وقت مابرا و صفا کردن و درینان و بعد از تقریر اینجمله شش ساعت
 نفوذ در شش ساعت به جوان و فرستادن کم میوند و داشتند بخانواده و خواجگان
 چنانچه این بخت منته شیخ الاسلام عرض داشت کردند که ما را با هر یک مابرا شش ساعت

فداوند

فداوند کار مابرا در میان دهند که تا مابرا نباشد و شیخ الاسلام هم فرمود و او
 که تو بر و مابرا در میان نباشد و بدین سخن را نیز فرمود که نباشد و باقی
 یکبار به یکبار گفت آغاز کردند از خاتمه فرمود که این روشها چنین سخن گفتند و
 اینچنین و مانند آن یکبار تقریر کردند من و بنده الدین بر و در لطافت تقریر ایشان
 در کشیدیم و با خود گفتیم که اینها فرستگان حق اند از بر تعلیم ما فرستاده اند که مابرا
 این چنین باید گفت بعد از آن چون حکایت به شیخ الاسلام رسید چشم بر آب کرد
 که سخن در حالت مابرا چنین باید گفت بغیر از آن شخصیت باشد و هم در محل فرمود
 که مردم چون طعام خوردند باید که در طعام خوردن غیت طاعت کنند که آن نیز از
 عبادت است و بهر نفس بخورد الهام هم در محل فرمود که در راحته الا و راقاضی حمید الدین
 ناکور میگوید که وقتی در وقت خوردن در صلب صوم و داشت چنین گفت که چنین
 سارا و بجا سکن داشته الغرض در و شش و یکبار یاد در کاره دوم سکن در آن
 در و شش طعام بدست عورت خود و ده و فرمود که در آن کن در و شش است
 با و برسان عورت آغاز کرد که شش مرتبه چون که زکم در و شش گفت که چون

نزدیکی بسیار بگویند که ای آیه مجتهد آن درین کفرین سرسرا که باین
 که محبت نکرده باشد مرا پس ده ترا راه خواهد داد آن عورتی که در جبین
 فرزندان باین زده است و دروغ بر میگوید القصد چون عورت نزدیکی
 بوجوب نموده شود باید جدا گفت فی الجمله آنرا و شوق ترا راه داد و عورت باین کند
 و جدا نموده باین کند و جدا رفت بر آن درویش سلام کرد طعام نشین بود
 درویش تناول کرد عورت رضا داد و عورت گفت که چگونه بروم که جدا بماند
 آن درویش گفت که چگونه آمده بود عورت جواب داد که شوهرم سخن گفته بود که
 آن را پس داد درویش گفت که چون بر آید بر سر بگویند که ای آیه مجتهد آنرا
 که درینت شریک طعام خورده است پس راه ده عورت را دیگر تعجب آنکه مجتهدین
 این زمان طعام خورده است و میگوید که سرسرا طعام خورده ام باز خود را نزدیک
 آن بماند این سخن بگفت فی الجمله آنرا و شوق ترا راه داد و عورت باین کند
 و عرض کرد که کیفیت هر دو دروغ برین بگویند درویش گفت که من و آن درویش
 را که گفته ایم نیز که درین سرسرا با تو بودا نفس مجتهد نکرده ام بلکه درون تو

را باین

را باین صحنه بنامش و آن درویش هم درین سرسرا طعام خورده است
 مگر برای قوت طاعت خورده است پس این صحت او طعام خورده است عورت
 اقرار کرد که باین است بعد از آن سخن درین افتاد که خوابه عبد الله سعید و سر
 کوتاه و بالا بود رسول علیه السلام در حق او فرموده است که کفایت العلم
 بغير شرط عالم از بخت معلوم شد که او کوتاه و بالا بود و نگاه هم درین محل
 فرمود که وقتی بخت خوابه طالبین بختیار شود حاضر نمودم یاری هم خرقه بود
 آمد در بر زین نهاد و نشست و حکایت کرد که من از شب و خواب دیدم
 که قبه است و خلقی بنوه در حوالی آن قبه و مرد کوتاه بالا از درون قبه می
 میرود من پرسیدم که درون قبه کجاست گفتند که درون قبه رسول علیه السلام
 هستند و این مرد می آید و میرود عبد الله سعید است و پیغام خلق میرساند
 من نزدیک خوابه عبد الله سعید رفتم و گفتم که من اراده سعادت باین
 باین است علیه السلام دارم که به پیغمبر عبد الله سعید درون رفت و باز
 بروم آمد و گفت که رسول علیه السلام میفرماید که از اهلیت آن نیست که

مرا به پیغمبر و سید عالم با جنتیای گاهی برسان و بگو که پرنسب تهنه میفرستای
 میرسد از تربت زین صفت تهنه تو رسیده است موافق بجز با و انگاه شیخ الاسلام گفتی
 که شیخ قطب الدین هزار بار درود خواند از انگاه میخفتی بعد از آن حکایتی مجاهده خود
 قطب الدین فرمود که تربت سلامی بود که تهنه شیخ الاسلام بود و در تربت مذکور بود
 و بهر مبارک شان بر زمین فرسیده بود که با و شاه احتیاجی بر دینی در پیش
 جز حدقه بداد و گفتی که من حاجت دارم و عاقلی که حاجت برآید زیرا که شرط است که
 بر باد شاه برود در بان را جزیر بدید که در ویش در بان خدای عز و جل است چون
 بر فتر حاجت او تمام شد از انگاه هم در نخل فرمود که در ویش را خواب حاجت
 زیرا که چون در ویش آمد آرام خواب بر و حرام گشت در حکایت بود در آن انگاه
 فرمود بر رسید روز تربت زمین نهاد و شعر مطلق در مدح شیخ آورده بود احاطت
 خواست که بخواند شیخ الاسلام فرمان داد که بخوان شمس استاده شعر خواند شیخ الاسلام
 باز فرمان داد که نشسته بخواند بعد نشسته شعر خواند انگاه هر کسی که در آن نبود
 میکرد و در بعضی جای اصلاح میکرد و چنانچه دل شمس خوشی شد و زمین میان شیخ الاسلام

انگاه

فرمود که مطلوب چه دار شمس گفت که مادر زلال دارم در بر پیش او میایم و میفکرم
 تنگم در پیش شیخ فرمودند که برو جزیر سیاه الغرض بخواه چیل کم و بیش بود پیش شیخ نهاد
 شیخ الاسلام فرمود که قسمی کند که هر یک را جزیر سیاه علی الخصوص آن جوان چیل
 شیخ الاسلام بابت خود شمس داد و عاقلی خواند عبادت آن بعد از خبر فراد
 سلطان غیاث الدین در بند و کار او برسد مسافرت کردید و در راه حاکم
مجلس ششم تاریخ پانزدهم ماه شوال شمس غیبی و شمایه روز چهارشنبه سعادت
 قدم بوسل حاصل شد و الی این چون بابت کار کسان خود مثال دوید و در وقت
 تنگافه فتنه فرستاد شیخ الاسلام نشسته بود این آن بختی که آورده فرمان
 که شمس بن نشسته افتاد و فتنه در فتنه شیخ که نشسته شیخ تقسیم کرد و فرمودند
 که ما تا لا غایت از هیچ کس جز قبول نکرده ایم و این گفته خواجگان مایه شمس
 میرند که طالبان این جزیرا بسیارند بعد از آن شیخ الاسلام حال آنحضرت حکایت
 فرمودند که وقتیکه سلطان ناصر الدین علیه السلام نزد یک سلطان غیاث الدین
 که طرف ایشان آمده بود بزیارت دعا گو میآمدند که مثال آن چهار دید و فتنه

۱۰۰
 شیخ

۴۰
می گفتیم
میاد و زند و گفت که طالبان این چیز را بسیارند و بترسند برند زیرا که خواجگان و
مشایخان ما هیچ ازین بابت قبول نکرده اند و بعد از آن شیخ الاسلام بنیم باب کرد و
گفت که اگر ما در اینجا قبول کنیم و ما از شما بابت نام ما در دین خود و مثال در کویت و
خود را قیامت در صورت درویشی بگذرد و خواهیم نمود و در میان اینان یکبار استاده
شوم بعد از آن هم در مجلس نمودند که و قریب بیست و پنج نفر حاضر بودند و
قائم محمد الدین ناکوری و شیخ تاج الدین غفران نیز بودند و آن حال وزیر سلطان
ششیمین با که کبک و لکه در شمال شش و به و طبق زیر بر بگین می آید و در وقت که
شیخ الدین و استاده است خود به طلب الدین قبول نکرد و قسم کرده فرمودند که اگر خواجگان
ما قبول می کردند ما هم قبول می کردیم اگر از فراموشی بعد از آن نکند خود را قیامت بگذرد
و در خواهم نمود این را پیشتر خواجگان بزند که طالبان این بسیارند که کلام می کنند
بعد از آن محسن امانی از شارق الانوار افتاده بود و بفرمود مبارک است هر چه خوب
مشارق را احادیث نوشته است و صحیح است و سید خوار مدینه از زبان مبارک سالت
نباه علیه السلام رسا کرده است و این سخن تمام مولانا ضری الدین صفائی در مشارق

الانوار

۴۱
الانوار نوشته است و این سخن خود را قیامت بگفتند و انعام نمودند و قیامت بگفت
افتاده از زیر برکی مولانا ضری الدین صفائی و محمد علی حکایت فرمودند که مولانا را در ایام
مشکلی شد و در میان خلق نزاع می شد و در آن شب سالت نباه علیه السلام را در خواب
دید و او از حدیث نبیل رسول علیه السلام که را میسر بعد از رسول علیه السلام تعلیم
مبارک آن حدیث را هیچ فرمود و بعد از آن فرمود که رسول علیه السلام
میفرستد که خان او کند هیچ کس حاضر نبود مگر عبد الله عباس رضی الله عنه و در آن
بگرفت و بر سر خود استاده کردند و پیچید و پوشید عبد الله عباس از نماز بگذشت
رسول علیه السلام نماز شکسته دلت او گرفت بر سر خود استاده کرد و در شروع نماز
باز عبد الله عباس بر سر آمد تا در وقت هم چنین کرد رسول علیه السلام فرمود که
بر سر میرو گفت که یا رسول الله مرا زهره باشد که بر سر رسول الله بنیم رسول را
حسن ادب او خوش آمد و در حق او دعا کرد بعد از آن در گفت و در امانت بخت
افتاده بود و بفرمود مبارک است که امانت بگذاشتد کردن میفرماید و میگوید که این
کار است خواجگان ما نیست و مشایخ طبقات نه سپید اند که که امانت بگذاشتند

و یا خود را خبر بداند هم درین محل فرمود که وقتیکه خواججه حسن فرمود که رفته
 بر وجه رسید ما هر یک دایم انداخته بود خواججه حسن فرمود که اگر حسن را گفته خواهد
 دین و نیم ماه در دایم خواهد افتاد چون ما هر یک دایم بیرون آوردیم و همانقدر
 کم بود و بنابرین خبر خواججه حسنه فرمود که شکر در دایم ما را بیاید
 اگر این قیام را او بگزیند ما را بیاید و برادر کنون و آنکه عاقبت کار او شود
 خواهد بود هم درین حال حکایت شیخ سعد الدین عوفیه نقل کرد که من و کجایا
 بودیم گفت که هر که خود را در کلمات ترک فرض کرده باشد انگاه سعد الدین حکایت کرد
 که والی آن شهر برین عقیده داشت تا روزی آن پادشاه بهین گذر کرد و ما را
 رساند و این بلفظ گفت که این صوفی را بیرون بکشید و او را بهین ما را بیرون بکشید
 اند صورت حال باز گفت پادشاه فرمود که آب بکشد آب بکشد فرمودند و ما
 کو رسید چون ندیدیم که او آمدیم بنامش می گفتم هر دو یکجا بنشینم انگاه من
 کردم تا وقتی که پادشاه در دایم پادشاه کرد من و آن پادشاه تناول میکردیم
 یکدیگر در آن طبق بر کعبه و در دل پادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفائی بخشد این

در این مقام پادشاه که از بدین سخن از ایشان گفت که در دایم پادشاه

را خواهد داشت

را خواهد داشت و این در وینش یافت که در دل پادشاه چنین گذشت من دولت
 در کار کرده آن لایق دانسته و در سوی پادشاه کردم و گفتم که من وقتیکه در دایم بودم
 بنهر رسیدم مرد آن شهر جعفی دیدم که اراج را در گوشه داشت چشم آن دراز گوش
 بجاده بسته بود درین میان انگشتین در دولت داشت بدت یکی دراز گوش که آن
 انگاه در دایم جمع کرد آن دراز گوش در دایره جمع هم چنان چشم بدت
 پر که بوی میکرد و بدان مرد که انگشتین داشت نزد او استاده شد و همانجا
 قرار گرفت لعاب آمد و آن انگشتین از دست بدت بعد از آن روز سوی پادشاه
 کردم اگر از کف و کلمات جز بگویم خود را با آن حمار بر آورده باشم و اگر نکنم
 و کلماتی ننمایم در خاطر شما بگذرد که درین در وینش صفائی نیست آن بگفتم
 و آن سبب بر کار طابت او انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم بر آب کرد و بار بار بگفت
 و فرمود که مرد آن حمار خود را بر او نهاده داشته اند و بشکل خود را کف
 نموده اند چون ما بنگار آمدیم شیخ الاسلام گفت من خلاق و دعا گو را بگذاشت
در این مقام تاریخ میسم ماه مذکور شد و درین روز که در این مقام

پنج بدالین غرق و غریزان و یک پخته شیخ الاسلام طهر بودند سخن در عدل
 ابراهیم بنی عرقه عذر بر لفظ مبارک ماند که بنام یک عمر خطاب اسلام نامه
 بودند با یک نام از رخای کشته چون عمر خطاب بیان آورد هم در آن سخت شیخ
 برهنه کرده استاده شد بلال را فرمود که بالای منبر سجد برو و با یک نام از یکو چون بلال
 مسجد با یک نام گفت شهرت در میان کافران افتاد که امروز چیست که آن مسجد
 با یک نام از شکار کشته یک را ضیای انطافه گفت که امروز عمر خطاب بیان آورده است
 و سلمان شد عبده و ندان کافران و کمرانان بنکست و کشته که اکنون
 ما را حلال میدارند دین محمد بگیرد چون عمر خطاب همان شد انگاه هم در مجلس فرمود
 که و قیر امرونی و عمر در راهی میگذاشت دره بشل میرفت جغوات و روشی
 در راه ایشان بود میگرفت رودار که در عهد تو جغوات من بریزد و زمین
 فرورد عمر خطاب بیا ستاد و دره در دست گرفت با یک نام زمین زد که ای زمین
 جغوات این زمین میدی یا ترا بدین دره عمل کنم غریزان سخن از زبان
 مبارک ایشان نیکو نرفته بود که زمین زلفاقت تمام جغوات بیرون آمد جغوات

اولی

روشن جغوات خود داشت و هم در مجلس از بزرگ ایشان فرمود که نور در خطره
 نشسته نرفته خود را بجایه میزد و پشت مبارک و جانب قیام بود که غلبه غلبه
 سوار قیام دید و سنگان و فرمان شد که نور او بستانند که چو پند که پشت
 عمر قیام که موافق حال او نبود پس فرستگان فرمان نور او بستند و چنان
 تا یک گفت رسول علیه سلام و جغوات بودند غناک بسیار شدند و فرمودند
 که که قیامت قیام شده است فرمان رسید که قیامت قیام شده است لیکن آفتاب نیست
 عمر تا فرست عمر طایب و تیز دید مانور از و بستیدیم اگر غم خشنود شود مانور
 با و میخیم رسول عمر طایب شفاعت کرد و گفت که من بقیه میم اما بخندیم
 در حال نور یا قیام دادند جهان روشن شد انگاه از بزرگی او حکایت کردند
 که جانب قیر روم اعلام کرده بود که حال چراغ قیر رومی او حد گفته و شتاب از بزرگی
 بقیر روم خبر شده بود که عمر خطاب جغوات قیر روم ده نفر رسول فرستاد که
 عمر خطاب را بپوشند اگر ایافت داشته باشد مال میفرستم چون رسولان قیر روم
 در مدینه رسیدند خانه عمر خطاب تقصیر کردند اهل خانه کشته که در خطره است

بد
خداوند است

رسولان را بنسب طلبید و پرسید که مال آوردند رسولان گفتند که او نمیدانند در
 بنسب بود بدیت گفت بایست روم دوت بر آورد و فرمود که سر قیصر روم بنسب
 بعد رسولان باز گشتند در آنجا راه بودند خبر رسید که قیصر روم تحت
 سلطنت نهشته با علم داده بود که دیوار از بنا گشت و دره با دره برین
 میآمد بگردن قیصر روم نزد سرش افتاد بعد رسولان حقیقت احوال
 دیده بودند باز گفتند هیچ کار از قیصر روم نیامد و بنسب نیز کاروان سلام
 آمدند در قاهره و الا که **علیه السلام** و هفت ماهه نوال گشتند
 و بنسب و تبار و نسل و سبب حاصل شد سخن در آنکه دنیا میرفت بر لفظ مبارک
 که وقتی بر یکی از بزرگان دین مصلحتی را بخت نماز میکرد و میگفت خداوند
 از هر کس که از ملک میکند و الا آنان بقرینه عهدین حکایت بود که خبر ما فرزند
 گفت ای بزرگ من بگیدم عمل بد را که رسم بگو تا از آن توبه کنم آن
 بزرگ گفت که تو در میان دخت نشاند و در سایه آن من نشستی و آتش
 میکرد و میگویم که بر خدا نهال کاشته ام خود را مال تغیر شد بعد از آن

گفت

گفت و گویند در بعضی حقیقت ترک دنیا افتاد و خبر گفت که با و دنیا شیر و جگر میبختی
 بعد آن بزرگ گفت که من چنانم که اگر بعد دنیا را بدیند و بگویند که دنیا تو قبول
 نخواهی کرد و ترا در دوزخ خواهیم فرستاد من دوزخ قبول خواهم کرد اما دنیا قبول نخواهم
 کرد و خبر گفت که چرا بزرگ چنین گفت زیرا که دنیا مبعوضه خدا عز و جل است و
 آنرا شمع دارد بعد آن سخن در آن افتاد که انبیا باید که همین در یاد حق مستغرق
 باشند انگاه شیخ الاسلام فرمود که یکم از درویش صاحب دل در خوابت که آن زمان
 تو با خدا عز و جل میسر را که من یاد آیم دعا کن این درویش گفت که وای بر
 که مرا از تو یاد آید انگاه سخن در عقل افتاد بود و گفت منفصل کس بنسب بود عالم بیان
 میکرد و در آن بیان میفرمود که از حق تعالی بر بندگان دو وجه محبت است یکی ظاهر
 و یکی باطن آنچه محبت ظاهر است پیغام میکند و آنچه باطن است آن عقل است زیرا که اگر او
 عالم باشد او را عقل نباشد عالم با و متغیر نرساند انگاه فرمود که راخبار تابعین
 نوشته دیدم که چون آدم علیه السلام در عالم موجودات آمد بر نیل حدیث عالم فرود آمد
 فرمان رسانید و عالم و عقل فرود آورد و عالم آدم الا شمس و کله با هم عرضهم

علم و عقل هر دو یکدیگر اند پس فاضله چیست که عقل است زیرا که خود را
میشناسد انگاه فرمودند قاضی حیدر بن ناکور در رواج بنویسد که هر خبری را
نهایت حجت و نهایت عبادت عقل است زیرا که عبادت بی علم سپرده و علم
بی عقل در دسرو حجت در روز قیامت هم این عقل است انگاه فرمودند که
از امام اعظم پرسیدند که شما از براتی یوحنا بن زبیدان می شنیدند که امام
چیز است گفتند که از عقل که عقل نبود در یک سیدان می شنیدیم که اگر که خراج کنیم
بعد از آنکه اسلام فرمودند که ما را معلوم شد که عقل شریفتر است از جمله خبر را
از عقل نبود خبر از معرفت حق تعالی نبود و بعد از آن شیخ الاسلام گفت عقل جابج است
خلق و دحا کو با بر گشته و آنچه در علم ذالک **محمد بن محمد** تاریخ دوم ماه **القعده**
هرام غنی خراسین و نماینده دولت با پس حاصل شد و در علم و فضل افتاده
بود بر عقل مبارک اند که علم فاضله از جمله عبادت است از نماز و روزه و حج و
زکوة و خیر آن انگاه شیخ الاسلام فرمود که علم علم است که علماء دارند و خبر
نه است که زاهدان دارند و کار ازین بر دو پرون است مرد باید که دل ازین

علم و عقل

علم و عقل هر دو یکدیگر اند پس فاضله چیست که عقل است زیرا که خود را
میشناسد انگاه فرمودند قاضی حیدر بن ناکور در رواج بنویسد که هر خبری را
نهایت حجت و نهایت عبادت عقل است زیرا که عبادت بی علم سپرده و علم
بی عقل در دسرو حجت در روز قیامت هم این عقل است انگاه فرمودند که
از امام اعظم پرسیدند که شما از براتی یوحنا بن زبیدان می شنیدند که امام
چیز است گفتند که از عقل که عقل نبود در یک سیدان می شنیدیم که اگر که خراج کنیم
بعد از آنکه اسلام فرمودند که ما را معلوم شد که عقل شریفتر است از جمله خبر را
از عقل نبود خبر از معرفت حق تعالی نبود و بعد از آن شیخ الاسلام گفت عقل جابج است
خلق و دحا کو با بر گشته و آنچه در علم ذالک **محمد بن محمد** تاریخ دوم ماه **القعده**
هرام غنی خراسین و نماینده دولت با پس حاصل شد و در علم و فضل افتاده
بود بر عقل مبارک اند که علم فاضله از جمله عبادت است از نماز و روزه و حج و
زکوة و خیر آن انگاه شیخ الاسلام فرمود که علم علم است که علماء دارند و خبر
نه است که زاهدان دارند و کار ازین بر دو پرون است مرد باید که دل ازین

هر دو کون بریده گردانند انگاه فرمود که مردم اگر در جمل علم دانستند که در جمل کار
 گذارند در علم مشغول باشند زیرا که عالم بزرگ است خبر باران رحمت نبارد چون در آن
 اثر نماند جمل عصیان پاک گردد انگاه بفرمود ای پیغمبر حکایت کن که در قتی که ما پیغمبر الله
 تبریز کجا بودیم که علم چراغ است در قندیل آگینه و محمد عالم از عالم حلد و سحر و جادو
 و جادو آن از دور و شن است پس که در علم مشغول است مرا و از آن تاریکی پاک انگاه فرمود
 که علماء از علم غافلند بواسطه آنکه دنیا را قبایح دل خویش گردانیده اند و شیعه را
 باینکه خود ساخته اند و درگاه سلطان و سلاطین را طواف گاه داشته اند و بفرمود
 خود معرفت کنند که کون شیخ الاسلام کار را بکبریت اکنون قوت در علم و کبر
 در علم کجا مانده زیرا که اخلاق علما چنین باشد علم نماند انگاه فرمود که در شرح علما
 میگوید که فردا قیامت اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بوده اند و کار علم نگذاشته
 و زمان خود که ایشان را مانده اند در مصراحت قیامت در شنگان عذاب فرستاده
 که اخطا آتشین و در دنیا ایشان کنند و در دفع برند تا تابان علماء ایشان ظاهر
 و در میان خلق خود را بعلوم و بایستایی نمود و ساخته اند و باطل را بعلوم غشایت و به

تلیس

تلیس فیصل دنیا را زیان ربوده اند بعد از آن فرمود که در راجعه الارواح تقار
 جلیسین تا کوی بر سر که مردم در علم را گشته اند و بر آن عمل نمایند و از حلال
 را امتیاز کنند و حلال و حرام نباشد حق سبحانه و تعالی آنها را در جمل حالی میگرداند
 انگاه فرمود که علم خدین نوع است و نام عالم مطلق است و که علم بخود بداند و علم
 بخود را تمامی است و حقایق پروردگار عالم که بیغایب مایه است از مجموع خلق
 رسیده انگاه سخن در معرفت افتاد و بفرمود که انکه از کتب خود شناسایی دادند و در
 مبتلا خویش گردانیدند زیرا که بغیر پروردگار کبر لغت و انت یکدیگر و کفر قافی بی
 گشت نهاده بر عالم در نظر دنیا بعد از آن مدح و عطا کرده فرمود که اهل معرفت
 تو می آیند که اگر در عرش تا تحت العرش هر یک مقرب هم چون بهر شکر و کمال و
 اسرافیل و عزرائیل در نظر دال اهل معرفت در آید از ملک و رفعت با و خبر نماند
 زیرا که در وجود ایشان معرفت با رب تعالی موجود است و از خلافتی بوده باشد
 او اهل معرفت نیست بلکه معبود و در دفع گو باشد انگاه فرمود و قتی که فرشته شیخ
 شهاب الدین حاضر فرمودم فرمود که حق تعالی بخود هر که و است کبر و در حق خود

۶۰۱

بکشاید و او را در سر افریده خود طایفه در محل عظمت و بلال مقام او باشد و در حفظ
 حق تعالی وقت بعد از آن فرمود که وقتی در خدمت خوابه قطب الدین حاضر بودم که از زبان
 مبارک خوابه معین الدین سخن فرمود که ای کاش می دانستم که این معرفت را تو کمال و قضا
 هست و در شناسایی او چنان استغراق دارد که غافل می ماند که در و مشوق محبت
 حق برتر مستولی کرد که اگر در آن وقت او را به یونان خبر نداشتند انگاه و هو می فرستاد
 با یونان و اگر در بعد از آن از نقل شیخ طلال الدین فرمود که بوقت مردن مریدی
 حاضر بود شیخ تبسم که در خواب بود حیوت تبسم میکرد مرید نزدیک شد و پرسید که معرفت حق تعالی
 چیست شیخ فرمود که در عشق و محبت درست گستر باشد که جزای حق جزای حق جزای حق
 شیخ الاسلام فرمود که از زبان خوابه قطب الدین شنیدم که در خدمت معرفت را از فکر دنیا تا
 بیاورد و در خدمت چهل باب غفلت دهند تا آنکه در در خدمت تو به راه آید و غفلت
 نماند که در بعد از آن هم درین محل فرمود که این فایده شیخ معین الدین سخن رسول علیه السلام
 در خواب است چنان فرمودند که وقت نماز غروب معین الدین سخن می گفت که ای خداوند
 او آمده ایم چون معین الدین نقل کرد در پیشانی اینان نوشته برآمد که صلی

چراغ

حبیب الله مات فی حبب الله انما شیخ الاسلام درین محل بود که با یکنوازی آمده
 شیخ در نماز مشغول شدند خلق و دعا گو بارگشت و در آن وقت حلی خاکی **عبداللہ**
 تاریخ است و یکم ماه مذکور که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 حاصل شد که شیخ عبد الدین شیخ جمال الدین و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند و شیخ
 بر یکی و دیگر دنیا میرفت بر لب طایفه مبارک که ای کاش می دانستم که این معرفت را تو کمال و قضا
 که از مردم به و خبر می رسد میگردانند و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 به او نوشته اند که حق تعالی باری دارد و طول احوال آخرت را فراموشی که در آن انگاه
 فرمود که در غایت این بر کسی بود از شنیدم که دنیا نیست بهر ما دارد و آخرت بری
 معجزه ما دارد بهر که از اینان به آید آخرت را بسیار یاد کنند هم درین محل فرمود
 که خوابه عبد الله سید بنی ستر از اموال دنیا داشت به خلق بخشیده و مردم
 اهل خانه او زبان به لاله کشودن گرفته بر اخرج انداخته و حق فرمود که در چاه
 که انگاه به مردم بعد از آن فرمودند که در راه را عارفین نوشته دیدم از خوابه معین
 را در روایت است چون حکمت از آسمان فرود آمد و در سر دل نکرد زیرا که آرام کرد

که شما بگویند که آید رالت بود و نه اتم رالت رسید زیرا که هر روز وظیفه من
 سه بزرگ است که افتاده بوده و دیگر از من فوت شده لهذا از عالم غیب او دانند
 که ظانی مانند فرمود که از مولی بر زبان و شستن نشان ایمان است و پیوسته
 از اتفاق است و او را از ترس خیریت و بابتش دروغ حجاب است بعد از آن فرمود
 که در شرح مینویسد که چون مومنان در پیش واکندند که الله تبارک و تعالی آسمان
 که علی شادید را گفت که خدا تعالی کینان شما بسیار زیاده الله بر حفظ مبارک راند
 که در کستان بودم در پیش یافتم که در عالم تفکرات داده بود که با تعالی بر زبان
 او فرمود هم چنان چون سعادت ابد در درگاه داده اند باید که نیکویش در روز
 نشسته و استاده و خفته و پدید و جنب و بکانه یا خدا عز و جل حاضر باشد بگو
 قضا حاجت الله فرمود که بزرگ بود که اگر در حدیث مشکل افتاد آن بزرگ علی
 الله محض در شان کردن افتاده بود بر حفظ مبارک اند که شانه کردن در پیش است
 بفرموده من بفرمان پیشین بود است هر که در پیش یکبار شانه بفرمان بفرمان
 افتاده در پیش یا و نزد خدا رب آخرت بعد از هر نوبت هزار باره از او کردن

در نامه احوال و شربت فرماید و ما تقدیر پدیدها از و محو سازد و نوابی که در فضیلت
 شانه کردن است اگر مردم بشنوند دست از عبادت باز خواهند داشت بگویند
 مشغول خواهند شد و فرمود که یک شانه دو کشتند که جدا نیستند و نگاه در ایام
 این می فرمود که در عهد رسول علیه السلام زنی دو فرزند بهم متصل بود بر سینه یک
 حضرت رسانیدند که جدا بیا که در هر دو از یک جدا شوند چون آنرا در کلمات
 درین فکر بودند ناگاه حیرت علی علیه السلام نازل شد و وحی رسانید که یا رسول الله
 یک شانه رالت کرده و بعد و یک که جدا شوند رسول علیه السلام چنان کردن
 چنانند بعد از آن سخن در نماز جماعت افتاده بود و درین باب نیکو و متکبر و
 بر حفظ مبارک نیکو که در کس نیستند جماعت باید که اگر در کس جماعت نباشند و
 لیکن نواب جماعت است پس این دو تن باید که برابر باشند و بعد از آن فرمودند که
 عایب الایه بودم عزیز را در یافتن از حد بزرگ با نفع بود و چون سعادت
 ملاقات میریزند و در سخن کرده فرمود که در درگاه خدا شستن خیر است که در مشغول
 اول آنکه در آغاز وضو می شود و بجای میرسد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

دوم از نصیحت پاک و در هر در رقت ذرات نصیحت پاک که دو علامت آن بود که
 خداوند تعالی او را دور افکند سوم آنکه بسیار زکات و سیر و انصاف حق تعالی
 او مستحکم کرد چهارم آنکه چون مردم یا حق تعالی حق او را هم بیاکنند و دوست دارد
 که فاکر قبیح از کفر گم بچشم بریزد و از حق تعالی گفته اند از خود و بر این بودیم
 در قیام و از حق مونس بود نگاه فرمود که هیچ کار بر این راهم انداخت که شکر آن
 برتر است از هر طاعتهاست بهم در محفل در علامت آن حکایت فرمودند که شنیدم از خواجه
 قطب الدین قدس که از حال حدیث سلام که سوره ملک در تورات مانده نام است و در
 تاسع منوره یغیث باز دارند بهشت یغیث سوره ملک باز دارند از خداوند و بعد از آن
 فرمود که در خبر سلوک هر که در این سوره میخواند هم چنانکه قدرت یافته باشد
 بعد از آن حدیث میفرمود که هر که بگوید در بغداد اسم الله بیا که عزیز تر از هر کس
 میکند و منافع جوی بر اینست افتاد و شش شکست خون روان شده هر قطره که
 زمین آنرا بقتل بر آید بیدار آمد پس حقیقت از این ناید و نیست که بنده اگر کار
 دنیا مشغول است یا در کار آخرت بهمان مشغول میرود و چنانچه برده بهمان مشغول خیزد

که در این

که در خبرت که تفتشون تموتون و کما تموتون تفتشون و کما تفتشون
 تفتشون بعد از آن در دعا زبان در برابر فرمود که در قیام و کفر نرفته ایم
 در باب دعا و توبه صحیح از ابوهریره رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لیست شیء الا کبر خدا من الدعاء یغفر به غیر من غیر ذلک خدا تعالی دعا بر کثرت
 بعد از آن فرمود که شیخ معین الدین سخنان از توفیق عثمان فاروقی روایت کرده
 در قیام و تفتشون تفتش که ان الله یحب المحسن فی الدعاء و یغفر ذنوبه میداد
 الله تعالی دعا بسیار میکند بدگاه او بعد از آن فرمود که من و برادر شیخ بهاء الدین
 در ایام ملتان یکجا بودیم بزرگ صاحب شسته تها حاضر بود سخن در دعا و تفتش آن بزرگ
 گفت که هر که شکر چهار بزرگند حق نفع از در چهار بزرگ بر او اول آنکه زکات ماکنی
 ندهد خدا تعالی از قدر بزرگتر دوم آنکه هر که صدقه ها حق بجا ندهد خافیه از او
 برگیرد سوم آنکه هر که نماز ترک کند الله نفع از در ایمان ببرد چهارم آنکه هر که دعا
 ترک کند در توبه بغیرت سود از اجابت او ندهد و دیگر فرمود که در دعا و تفتش
 هفت شب یا نوزده بقیصد هر کس شش یا نوزده شش فرمان خدا تعالی بنویسد که او را

بکشت سلاطین ماند باعث سلاطین و ازین عابدین است بسم الله الرحمن الرحیم یاد ایما
 بلا ضایع و یا قایما بلا زوال و یا صیقلی بلا وزیر انکاه شیخ الاسلام شیخ
 کرد و فرمود هر که خواهد دشمن را دفع سازد این دعا بخواند و در آن باره دوم
 بسیار بخواند بکم الله تعالی دفع شود عباد آن فرمود که دشمن تو نفی من و نفی من
 عباد آن با انکاه من خلق و دعا گو بارگشت بسم الله الرحمن الرحیم
 تنایخ دوازده ماه الحمد لله رب العالمین و تمایه سعادت قدوس حاصل شد
 سخن در فضیله ماه ذی الحجه این دعا هر روز بخواند که در او حضرت قطب الدین
 قدس سره کرامت بر او ایجاب کرده و هر روز بخواند دیدم هر که در رکعت نماز در اول
 ماه ذی الحجه بخواند و بخواند فاتحه که آیته از سوره انعام و در رکعت دوم بخواند
 فاتحه قل یا ایها الکافرون بخواند الله تعالی جواب بکشد که آن در نامه اعمال او ثبت
 و تمایه سعادت فرمود که و قمر جوانی فاسق بگردان نقل در خلق بر او و تا
 خورد که کمال او در کوفت یکبار یکبار بخواند خواهد بود بزرگی او را در جواب
 دید که ترا با حق چگونه افتاد جوان گفت که مراد در کوفت کرده باز گشتند در

خدا باند آمدند با عمو و کز آتشین و مرا خبر ازینده خواستند که عمو و من نزد
 فرمان آمد که دست ازین جنبه بدر یکماه و مرا ازینده ایم و جابر و در پیشم
 که او یکبار بخواند که آن است بعد از ششگان خدا دست از عذاب باز دارند و در
 درگاه حضرت معرفه داشته کردن که ای بار خدایا این جوان فاسق و بدکار بود
 چنانکه از وقوع آمد که اشتیاق عذاب شد او را در سجده در سجده که
 چنانچه شاعر میگوید هم چنان است اما آن جوان هر روز در اول ماه ذی الحجه
 دو رکعت نماز کرد و در هر رکعت یکبار ازین دعا خواند و فرمود در اقامه و صحت
 منیته رضای الله عنه است حق تعالی بر موسی صلی الله علیه و آله علیه السلام
 علیه السلام فرستاد و گفت ای موسی هر که در ده روز اول ماه ذی الحجه این کلمات بخواند
 یکبار هر قوم خود را که نادان گفتن این کلمات شوند و آن سبب و نجات کلام است
 هر یکبار از صد بار بخواند چنانچه تیر کرد و زده هزار بار توبه عوزه باشد
 گویند این کلمات زده هزار بار بخواند و آن را بکشد و هزار مرتبه در حالت
 گویند و عمل او از اعمال اهل نین قافله باشد عباد آن شیخ الاسلام فرمود که

والفجر وعشر اول ذوالحججه خوانند و از آن شب در دفع خلاص کرد و بعد از آن حکایتی نقل
 میخند معین الدین حسن خیر بعد از وفات ایشان را در خواب دید و پرسید که احوال تو
 و کور و حال منکر و نیکو چون گذشت گفتند که بفضل و کرم حق سبحانه و تعالی شما چون
 ما از قبر عرش برآید سر بر زمین نهادیم ندانیم که معین الدین سر بر کجای برآید
 فرمان شد که خندان و چنین ترسید عرض کردم خدا یا از ترس جبار تو
 فرمان آمد که معین الدین آنکه در کار مالت مادر کار بودیم و هر که زده زور
 اول ماه ذی الحجه سوره والفجر خوانده باشد او را جحیم و کفر از او زدیم و تا
 از او اصلاح حق گردانیدم آنگاه فرمود که در حدیث آمده است هر که در روز ترویش ^۷
 رکعت نماز بکند در سجده اول بعد از فاتحه و العصر یکبار بخواند و در هر
 دوم بعد از فاتحه لا یلایف یکبار و در رکعت سیوم بعد از فاتحه سوره و الکافرون
 یکبار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذ جاء نصر الله و کبار و بعد از آن دو رکعت نماز
 بکند الله بخواند و هر رکعتی بعد از فاتحه خلاص یکبار یا یکبار یکبار خلاص شود آن بخواند
 نمیتواند نوشت بعد از آن فرمود که هر که شب عرفه دو رکعت نماز بکند اهدا و هر رکعتی

بعد از فاتحه

بعد از فاتحه آیه الکرسی بخواند ثواب هزار حج در نامه اعمال در نویسد
 بعد از آن فرمود و در جمیع مسافروم چندگاه در روضه شیخ معین الدین متکف
 شدم و آن سعادت دریافتم چنانچه شش بار شش بار عرض دین همان همانا که کردم
 و نزد یک روضه شیخ معین الدین قرار گرفتم و در تلاوت قرآن مشغول شدم و نمیزد
 گذشته بود که با چرخه بسیار خواندم و خود که کف یا در سوره مریم و اهدا حکم یابد
 نمائند است از من عرفی ترک شده بود از روضه مخدوم آواز برآید که فرزند من
 گذشته است باز خوان آنرا باز از خان کردم بار دوم آواز برآید بعد از آن چون ختم
 قرآن کردم سر بر پائین روضه نهادم و یکایک مناجات کردم و گفتم اللهم انی که ام
 طاعتی ام بخیر انم جز از امر زید کلام یا از زید کلام معین که این اندیش در قاطع
 سکونت از روضه آواز برآید که مولانا فرید الدین گستر این نماز بکند در روضه ^{حققت}
 که او از امر زید کلام است آنگاه سر بر پائین مقبره خواجه معین آید و بگوید که من را معلوم
 که من کس هستم خاطر جمع شد بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و باز گشتم اما آنچه
 خواندن که پائین نماند و از پائین خواب یافته بعد از آن بفرمود مبارک شد هر که

در روز عرفه چهار رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
 پنجاه بار بعد از فاتحه نماز بر پا بخواند هر چهار حق تعالی بخواند یا لا اله الا
 فهو دهر که در روز عرفه ده بار بگوید بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوة
الا بالله ربهم ما شاء الله لا اله الا الله ربهم ما شاء الله لا
يكنف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله وكل فحة فمن الله ربهم ما شاء الله
الحمد لله ربهم ما شاء الله لا اله الا الله ربهم ما شاء الله
الله كان من فحة فمن الله ربهم ما شاء الله لا اله الا الله ربهم ما شاء الله
 از غرض آفتاب شکسته صد بار بگوید از حضرت حق تعالی این بند بخواند که
 ما را و فرمایند این بند سوال کن از حق تعالی تا آنچه بخواهی ترا بدهم پس بعد از این بند و من
 و من که خواب بیدار شود یا در وقت خفتن این کلمات بگوید حق تعالی این بند را
 از جمیع بلیات نگاهدارد و هرگز از شر شیطان نبندد بعد از آن فرمود که شب
 عید الفطر هم دوازده رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
 یکبار و اخلاص بچکان بگوید و بیست و پنج مرتبه و چون از نماز صدق فارغ شود

بعد از نماز

بعد از خطبه چهار رکعت بخواند و در رکعت اول بعد از فاتحه و شش بار
 و در رکعت دوم بعد از فاتحه و الیل یکبار و در رکعت سوم و الفجر یکبار و چهارم
 سبج یکبار و الی علی یکبار بخواند بعد از آن فرمود که در روز اربعه یا الجین هر روز
 نوشته است که رسول علیه السلام فرمود بعد از نماز عید الفطر چون در خانه در آید
 در رکعت نماز کند و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره و المرسلات پنج بار و چون
 نماز تمام شود در چنین است که آن بنده نیز شریک گردد با حاجیان در حج و عمره
 و در دعا و اریان و حق تعالی بپایان این کتاب برکت دهد بعد از آن فرمود که
 در روز اربعه عثمان مارون نوشته است هر که در روز اربعه شهر ذی الحجه این دعا را
 بخواند بخواند حق تعالی در آن روز خوشش نگاه دارد و تا سال آینده بدو قوت باشد
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ما عملت من عمل في حدة انسيه مما
فعلت من عندك و لم ترحمني و نسيت و لم تنسيه و عملت غني بعد
مديتك علي عقوبي و دعوتني الي التوبة بعد جرائي عليك
اللهم اني مستغفرك مما اوتيت يا غفور يا غفر لي و ما عملت من

علی بن ابی طالب و علیه السلام تقبله منی و لا تقطع و جانی منک
یا عظیم الرجاء یا عظیم السلام و نمود که برادر من شیخ بهاء الدین در اوراد خود نوشته
 است که رسول علیه السلام میفرماید که هر که دو رکعت نماز در آخر روز ماه در مسجد اقصی
 بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه چند آیه قرآن بخواند بخواند و بعد از سلام گفت
 یا اینها بخواند حق تعالی پادشاه و پادشاه که در آن سال کرده باشد آن نیز بخند
شیخ الاسلام درین خواب بود که با یک نامیرا شیخ الاسلام در نماز مشغول شدند
 خلق و دعا گو یازگشتند **محمد بن محمد** تاریخ هجدهم ماه شوال خمسین
 که تاجیه دولت با پیوس حاصل شد سخن در مذمت اقامه بود و بفظ مبارک را ند
 که اول مذمت امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه دوم مذمت امام شافعی رضی الله عنه
 سوم مذمت امام مالک بن انس انصاری رضی الله عنه چهارم مذمت امام احمد بن حنبل رضی الله عنه
 بعد از آن فرمود که میباید که مردم را در چهار مذمت صبح شکر باشد تا مسلمان
 بود و بر یقین درست دانند که مذمت امام ابوحنیفه بر حق است و از جمیع مذاهب
 فاضل ترست و دیگر مذاهب را سیر و اندیشه که اول مذمت از امام اعظم

والفضل

والفضل المستقیم و حق عند الله و نه هیچ یک ما داریم از ابوحنیفه رضی الله عنه
 صواب است احتمال خطا و مذمت مختلفه است اعتبار و آن در رفع است اما
 بعضی گفته اند که هر چهار مذمت بر حق است مراد این است که هر چهار مذمت
 بر حسن اند و هیچ کس نمیگوید آن مستند به امر نفس و بدعت نکرده اند زیرا
 هیچ کلام الله و کلام رسول الله علیه السلام بعد از آن فرمود که در مقام طریقت
 که ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه بوقت آخر عمر اراده حج نمود و در خاطر خود اینست
 که اگر نشاید حج قادر شوم باینه و یکجمله الله رسانید و بجهان کعبه گفت که در
 بازگشتند و اجازت دهند تا یک شب در عبادت حق تمام مشغول شوم و همان گفتند
 که بشنوی تو یک شبی دولت میشناسی اما تو در عالم سابق و مردمان با تو افتاد میکنند
 در باز خواهم کرد عهده در باز کردند امام اندرون داخل شدند و میان دو
 ستون ایستاد و واجب بر اوست و گفته نصف قرآن خواند بعد
 بابر است بر واجب نهاده دیگر نصفی قرآن خواند بعد از تمام سلام کرده
 مشاجرت کرده که الهی نکردم چنان عبادتی که بر من استوار است و نشاءتم





محمد الی بن نادر شیخ قطب الدین و شیخ ملا علی قزلباشی و شیخ عبدالمالک
 و شیخ احمد اصفهانی در مسجد جامع و سایر معارف شدند هر کس در دانش
 و دین و طایفه و دینش بیاید که گفتند که اگر بتوانم بر یکبار استاد طایفه
 خودی بکنم یعنی بدو گفته باز بکنم هر کس گفتند بکنم چون نه آمد قیام
 محمد الی بن امامت کرد و هر دو بزرگ افتادند و هر یک بار استاد و در گفته اول
 تمام قرآن ختم کرده و چهار سیاره زیاده و در گفته دوم نیز همین طریق تمام
 کرد بعد از سلام بپایان دولت بدعا بردند و گفتند که ای خواجه
 حق عبادت نکردم ماعصر خدمتیم بخش از کون که بجای آورده ای
 و کستان نیکنان خدایت ما را و خدمت نیکنان بجا آوردید و آنچه مطلوب شماست
 دادیم ان شاء الله این بزرگان متفرق شده اطراف و جوانب ساز شدند و
 ذرا افتاد که شجره مذاهب افتاد که شجره مذاهب باید دانست که حضرت اوست
 میر که اگر چه پیوند و بعد از آن شیخ الاسلام فرموده و چنانکه مریدان شجره
 برین درختان فرض است همانا که شجره مذاهب درختان هم فریفته اگر تنه

حق تعالی را فتنه و درویشی و در راهگاه دارد و بعد از آن فرمود که در کتاب فقه
 المجتهدین ابوالملیک سمرقندی رحمه الله علیه نوشته است که عجب دارم از چنان
 کرده که بم فرقتار باشند و گویند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
 الظالمین زیرا چه قدر تقاضا میگوید که فاجتنبوا ما حجتنا من الفحش
 و کذا لک فنجس المؤمنین بعد از آن هم در نخل فرمود که ایو پیغمبر بکار گزین
 که قنانه بود و زوری که وقت نجات خوانند و حضرت باری مناجات کرد
 فرمان رسید که اینکار بسیار است لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 مهتر ایو بصد روز ملائکه در آن مناجات یافت بعد از آن فرمود که باری
 از شد بر جوانی عتاب بسیار کرده مجوس ساخته بود و بزرگی بر او رسیده که
 از حد غمناک است و این آیه با و آموخت چون این آیه را دود نمود و ملائکه
 در آن روان شدند خلعت خاص سر بر او کردند و دوم این عجب دارم که آن کرده
 از شتر رسند و گویند که خدای تعالی فم الکریم فم المولود فم الفیض و غیره
 حق تعالی در کلام مجید فرمود است که فاقبلوا من الله و فضل لم

عسکرم

عسکرم مسووع بعد از آن هم در نخل فرمود که یکی پادشاه ظالم بنوعی بود
 ماخولیا در راه و جاده خیال کرد که دعوی خدا می کند با وزیر مکارش و
 او وزیر گفت که ترا دو چیز بگویم اگر بکنی گفت بکنم آن چیست گفت که یکی
 آن است که در شهر تو دو دشمن من را بسیارند هر یک بشن من دعوی تو
 استوار کرد و پادشاه هر عمل را از تیغ بقتل رسانید تا هیچ کس نماند که
 فرمود که آن قدر عمل کتاب از نیز بقتل رسان پادشاه ظالم تا پاک است و قوم را
 نیز کشته مردمان از شهر فضیله متبرک شدند و آن پادشاه از دین برکت
 و دعوی خدا می کرد خاک در دهن او باد و اغرض بزرگی بود از نگاه خواجه
 حبی که می گفت الله علیه بیان اهل کتب قنار شده بود و او این کار بسیار
 گفت قضا بشن آمد که منی اغور پادشاه ظالم از تحت فرو آمده مغدست
 بسیار کرد و او را به خلعت مشرک دادند و زوری پادشاه گفت که زمانی
 که آن بزرگ را پادشاه مار و از دایگی در پهلوی راست و یکی در پهلوی
 چپ بزرگی آن از آسمان تابان بود و بواسطه آن گفت که دلت ازین بزرگی بدار

قال نعم بعض نزدیک تو خبری که از حفظ مرقمها دار گفت آری هر که بگذارد
 دو رکعت نماز در شب جمعه بگذارد بعد از فاتحه اذان و اذان بعد از آن بگذارد
 بخواند از حفظ آمان باشد انگاه مردی دیگر چنین سوال کرد فرمود هر که
 این نماز بگذارد هم چنان باشد که نماز در حقیقت قرآن کرده باشد و آمان باشد از حفظ بگذارد
 بعد از آن فرمود و حق که بخندیش اسلام بخندیش از حقست قدس سرافراشته بودم بندگان
 از خود و شایعها فرمودند حکایت از ترس کور میرفت مولانا منبها البین و نیش
 مفتی شهر دهلی حاضر بود سخن ترس کور افتاد فرمود که در کتاب بطور است که
 هر که بخند سوره را بخواند یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و الليل و الف شخ
 باقل از ترس عذاب کور ایمین کرد و از درویشی هر چه بعد از آن فرمود که وقتی
 درویش فقیه کرد و از خانه آن جنت بود چون آن درویش را درویش میبردند
 فرشته گان آمدند سوال کردند و آن درویش جواب داد انگاه و کور او را درویش
 بیداد و فراخی کورش که از بد بزرگ داده بود و آنرا در خواب دیدند برین سوال
 پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت که بیا میزد و میزد و میزد و میزد و میزد و میزد

فرمان آمد

فرمان آمد که نماز بخواند دعا را و سوره پنجشنبه بعد از آن فرمود که در آنجا
 برای درازی عمر و یافتن مال بسیار و بر خورداری آخرت جهان بطور است
 هر که بعد از نماز فریضه اخلاص که بار و در و در که بار و آیه و من یقین الله
 بخواند و سوره آسمان بعد از آن دعا بخواند این دعا را بخواند و عطا کند
 و بغیر حساب در بهشت رود و آنرا الله تعالی بخواند و در هر روز که وقت
 با کلمات بر آید خلاق و دعا گو باز کنند از حقست و آنکه **بسم** تاریخ بیستم
 ماه ذی الحجه سنه خمسین و یکصد و بیست و چهار شنبه سعادت قدوس میسر شد
 وقت حیات در جنت خواهد نشست بود و ملائکه هم بودند دعا گو میخندند سید
 روی بر زمین آورد فرمود نکند و بیا آمدی دوست خدای بنشین نشستم و
 روی سوی حاضران کرده گفت که من از خدای میخواستم که هر چه مولانا نظر از
 بخوابد بسیار بعد از آن سخن در در و در افتاد فرمود که در کتاب آنرا از
 نوشته دیدم هر که در و در رسالت بنه علیه السلام بفرستند اگر کنای چنان
 باشد که دو کوبان از شکم مادر بر آید باشد و مدد بخواند و در اعمال وی میسر شود

بعد از آن فرمود که صحابه و تابعین و مشایخ طبقات سرخوش و طایف
 بدر و کرده اند اگر وقتی آن وظیفه را اینان فوت شدی ماتم داشتی
 و خود را در مکان شمرده اند بعد از آن فرمود خلیفه می معاذ را هر روز
 هزار بار درود و وظیفه بود انقضی چون فوت شد ماتم داشتی چنانچه برای مرد غنی
 میگردند خلق ازین حال سوال کردند که این نوع از کجاست گفتی که فی وظیفه
 ازین فوت شد این ماتم از آن است که از جنین سعادت محمد و کسم خلیفه
 در خلیفه بود که مکتف آواز داد که ای عجم معاذ هر شب ترا گفتی درود تو ما را
 امر فرمودت چندین ثواب دادیم و ترا در دو کویان نوشتیم شیخ الاسلام ختم برت
 کرد که انجلیت در آن نخل فرمود که وقتی خوابی سنائی رحمة الله رساله بنابه علیه السلام
 و خوابی که روی مبارک از خود پنهان میکرد خوابی سنائی درود خود را
 برای مبارک انداخت و بگوید یای مبارک و او گفت یای رسول الله جان من
 فدای تو باشم جزا از من روی مبارک پنهان میفرمایند و فرمودند که ای سنائی
 تو بپایان درود و معراج مرا کردی که من از روی تو نموده ام که اگر کدام خبر خدا را

فرمود

بخدا هم بود از آن فرمود که یک بنده اگر کثرت درود او خواب کائنات نرسد
 و در درجه برایشان باد خود را بدین درجه رساننده اند و فرمود این درجه
 بر خیزند هم در نخل فرمود که فریاد طایفه جهودان نشسته بودند مسلمانان بپند
 جزئی در خواست کردند هم در نخل امیر المومنین علیه السلام گفت و چه بیایم جهودان
 برای سخن گفتند که بهر از امیر المومنین علیه السلام بخواه مسلمانان گفت که کدام است گفتند
 که اینک می آید انقضی آن درویش رفت و سلام کرد و احوال فقرو غافه خود را
 اظهار نمود حضرت امیر و دید که نزد خود چیزی نیست که بدهد اما دانست که جهودان
 برای تسخیر من فرستاده اند فی ای امیر المومنین علیه السلام گفت و چه گفت
 آن درویش ده بار در صحن خواند گفت که منت را بپند درویش منت است
 نزد جهودان بیایم آنها گفتند که چیزی یافتی گفت نیافتم ولیکن ده بار در صحن
 بر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواندم و کبریا دست من بر می کشند که
 من را و کن چون منت را و اگر داده و نیار زد گفت در آن روز جزا خواهد بود
 مسلمان شدند معده فرمود که خوابی بار و ای امیر المومنین علیه السلام بیایم

عالم از درجه

یکیم سال بخت مشکلا گشته نزدیک بود که غیر قضا و خولعه ابو بکر بنی سعد
 وی بیکد زنده آن خبر بخواجه مارون رسانید برسد یک آن خود را فرستاده
 بمحضرت تمام بردند همین که قطعه مارون رسانید افتاد دست فرود آورد
 صحرای حاصل گشت بعد از آن بر قطعه مبارک راند که انیس را می باید که در ده
 بسیار بخواند و این در ده بهترین بود در ده کاست اگر چه نواب در ده می گشت
 و لیکن هر دو روی یا فضیلتی دیگر و آن پنج در و ده است اینست **و اقم الحکم**
اللهم صل علی محمد من صلی علیک و صل علی محمد بعد من
لهم فصل علیک و صل علی محمد کما تحب و تقضی ان یصلی علیک
و صل علی محمد کما یقی الصلوات فصلی علیک و صل علی محمد کما
اثر تنایا صلوة علیک انما شیخ الاسلام فرمود که مولانا فخر ابو حسن
 زید و بس رحمة الله علیه در روضه خود فضیلت بسیار نوشته است حضرت امام شافعی
 بعد از نقل در خواب دیدند و بر سر پند که خدا بندگان را بجا آورد جواب داد که
 عزت از بکشتن این پنج در و ده بسیار از فضیلت این در ده را بسیار از فضیلت

این در ده

این در و ده این است که زوی می رساله بنیاه علیه السلام نوشته بودند اما بیک
 جانب راست و بعضی صحابه را در نوشته بودند جوانی بیاید مسرور که حضرت
 فرمود که بالا تر این بکر بنشیند ابو بکر را تامل شد یاران داشتند که این جوان
 حلقه حضرت و الا هیچ کس را محل بنام که بالا دست این بکر بنشیند رساله بنیاه
 علیه السلام روی روی ابو بکر کردند و گفتند کسی ابو بکر را بخورد آنقدر در و ده برین
 فرستاده است که چکبک نفرستاده است ابو بکر گفت یا رسول الله که این جوان
 طعام و آب نخورده است و بکاری استغفار نشده بخورد و فرمودند که این را بخور
 اما در روز و شب یکبار این پنج در و ده بخواند چندان محل بخورد و نشیند
 روی بر زمین آورد و فرمان کند که بنشیند آنها نشینند و عرض کردند
 ما سؤیم نیت کعبه داریم اما خرج راه نداریم چیزی عیبانه نشود شیخ الاسلام
 در کتابش انگاه سرور را دیده که دو بار بر آورد و چند خسته سفال افتاده بود
 برداشت و چیزی بر آن خواند بدوینان داد و روینان می خواندند چون
 شیخ الاسلام بفرمودن روی روی و روینان کرد و گفت که برین چون

در پیشان عبیدند و نیاز ز کشته بود شیخ الاسلام شیخ عبداللین اسحاق معلوم شد
که اینان در صحن خوانده بر آن سفال و سیدند از بکته در صحن دینار ز کشته
افکاه سخن در فضیلت آیه الکرسی افتاد و بلفظ مبارک است که آنرا ذکر این آیه مضر است
بقتل احرار و فرزند سقرب که در او اگر کسی بودند بر اثر تیر چوبیل فرو آورده و بکشت
رسالت نباه علیه السلام گفتند که با عزت و کرام بکشد حضرت کر خند و بر سر و دیده
نهادن افکاه چوبیل علیه السلام گفت که یا محمد فرمان من که بر آن بنده از ایشان تو که
بنده من باشد آیه الکرسی بخواند بعد هر حرفی که در این آیه است ثواب از رحمت رسالت بنام
وی ثبت شود و ثواب هزار فرشته که در کس می یابد بر خواننده این آیه خواهد بخشید
و او را در مقابله درگاه جمع خواهد کرد و این بعد از آن شیخ الاسلام هم به در شیخ فرموده که
و قنای علی طبری نوشته ویدم از رسالت نباه آیه الکرسی بخواند از خانه
بیرون بیاید فرمان حضرت در رسالت که هفتاد هزار فرشته تا که بر وی است او را نگاه
دارند و بر وی او امرش بخوابند و فرمود که از زبان خود قطعه ای بنویسد که
آیه الکرسی بخواند و درون خانه در آید حضرت عزت آن بنده در ویست و دفع کند

یعنی فقره اضطراری بعد از آن فرمود که در جامع حکایات ویدم که وقتی در غیاب او
در پیش او بودی این شبهه بود و فرمود و در کینه او آورده اند آن در پیش آیه الکرسی
خوانده در خانه و سید به بود و چنین که در روان آورده اند بفرمان رب عزت گوشت
در پیش می کشند بدندان بر سید که شکایت آنها گفتند که ما در این خانه
شما نبودیم که کوثر کنیم ای بزرگوار و عاکی تا چشمهای عاقلش کرد و و مانع
از بزرگوار تو بکنیم و بر دست شما مسلمان شوم آن بزرگوار و عاقلش کرد و و مانع
باز کنید چشم منم باز گردند بنیاد کنند هر تو که روند و مسلمان شدند و هر تو که
بایستد سخن در و حال افتاده بود و بلفظ مبارک است که در روایت امام محمد بن
محمد بن عبد الله بن محمد بن ابی حنیفه حضرت امام جعفر الصادق رضی الله عنه آمده است که
هر انچه و یا می بینی شب آید و کاری عظیم که قابل اصلاح نباشد چنین نماز نایند
بگوید صد بار یا حی یا قیوم و لا اقره الا الله العلی العظیم یا قیوم
یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا احد یا احد یا احد فان لم یصلح لم یصلح

جل رسانی بعد از آن هیچ اسلام فرمود که قتی بخندت خواجه قلی بن محمد بن
 اوشی قدس سره حاضر بودم در فضایل دعا نقل کرد که هر کس که این معانی را
 این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دایم العز والکرام والبقاء و یا دایم
 الجلال والجلود والفضل والعطاء یا دایم العز والکرام والبقاء یا دایم
 یونیک مودت آن فرمود که هر کس بوقت دعا نکند این کلمات یکبار یا بگوید
 بکرم رب العزت آن مهم بخواهد رسید این است اقوی معین و
 اصدد و دلیل حق ایام فبعل وایک فستعین بعد از آن فرمود
 امام خلیفه فرمود است که هر که خواند اعمال خود بهتر قبول افتد این آیه بسیار
 خواند وَقَبْلَ قَبْلِ مَنَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و هر که خواهد که یک دنیا
 و آخرت بیاید و از عذاب دفع آید این آیه بخواند وَسُبَّانَا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَسَنًا وَقَبْلًا عَذَابُ النَّارِ و هر که خواهد که
 در هر احوال صبر یابد و قدم در کار عقیبت نیاید بگوید و بر دشمنان ظفر بیاورد این
 آیه بخواند وَسُبَّانَا فرمود علی بن ابی طالب وقت اقل منافق را قتل نمود

الکافر

الکافر یزید و قبول خواهد که و سبب دل برده و رحمت پذیرد و رحمت حق شاد
 کرد این آیه بخواند وَسُبَّانَا قل و یا بعد از آن صلوات و سبب لنا
 من لدنک و حده انک انت الوهاب بعد از آن فرمود که هر کس
 علیه السلام نشسته بودند و محابه کرام هم حاضر بودند و فرمادت و عرض کرد یا رسول الله
 دلم از ایمان بکونه جمع بوده باشد که من با ایمان خواهم ازین عالم بروم یا البته نه
 علیه السلام در این دنیا بماند و خبر شریک علیه السلام تا نازل شد و گفت که این را بگو
 آورده ام از فرماید که این آیه بدار و نه نماید از ایمان ایمان این را بگو و آیه
 بود که با ایمان بر خط انگاه فرمود که تروال این آیه در آن روز بگو که این یا رسول الله
 کرده بود بعد از آن بعد از آن فرمود که خواهد که در دشمنان حق بفرج خود
 این آیه بخواند وَسُبَّانَا جامع الناس لعیوم الا وید فیما ان الله لا یخلف
 امیعا و انگاه فرمود که هر که خواهد که هم سبب آن شود و یا چیزی بکشد و نه
 و یا بگوید که بخت بماند و یا فرزند یا بخت حاصل شود این آیه بگوید یا رسول الله
 صلی علی من لدنک و بر تبه طیبه انک السميع العليم بعد از آن فرمود که

منبر که باطل است و در اوقات جهنم آنرا خوانند که حق تعالی اجابت کرد و مثل کجی منبر
 دانه و او در کوهی و جلای خندان که یک در کعبه است و گوشت خساره اینان بخت
 بهتر و با و قوم او که در کجی باشد که است نکلی فرزند تو و هر صغیری که چندین سال
 بر او میگذشت که ای مادر از زبان کنیز و دیانت شل سکنی و جو بهای خرد بالادینش
 بنویسیم بر کتب خود و در هر سر می آید که فردای قیامت خود کار را بنایند
 و بر کار بس و در هر شش که نیک است بعد از آن و فرمود که جلیل مستان
 منبر بود و اولیا و بزرگان آنرا بردارید و با هم جفا خور و بی خجسته بنشینید و بگویند
 ما را بودیم بری بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت سلوک میرفت در و بنان
 و بخت بودند شخصی با مدروی بر زمین آورد و منت خود را خواجه و بگویند خیر روشن
 داشت روی سویی او کرد و گفت که برای حاجت آمده ام بغیر روی بر زمین آورد و گفت
 که آری فرمود که این آیه را بخوان که حق تعالی ترا فرزند سیاحت روزی خواهد کرد
 و آن آیه این است وَبَشِّرِ الصَّالِينَ الَّذِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَأَن يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَهُمْ يُؤْتُونَهَا وَهُمْ يُحِبُّونَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَالَهُمْ سِرًّا وَغَيْبًا

اورا فرزند

اورا فرزند سیاحت ده که صاحب سجاد شد و بای پیاده و حج رفت و فتاد
 حج کرد و در غم همین داشتیم که در ضمیمه پنج مکاشفه حاصل کند بعد از آن بر لفظ
 مبارک لاند که در تفسیر کشف نوشته دیدیم که چون کسی بخوابد که در وعده و
 نیکو دلان برسد و در رعایت قیامت خود پیما به پند این آیه بسیار بخواند و قیاما
مَا وَعَدَ تَبَّاعِي وَسَلَّاتُ وَلَا تَخْزِيَنَا يَوْمَ الثَّغِيرَةِ أَنَّا لَنُخْلِفُ الْمُعَادَ
 بعد از آن در ملازم یعنی حکایت فرمود که مردی در شوق و فخر مشهور بود و نقل
 کرد مسلمانی او را در خواب دید که در میان اولیا و حق تعالی استاده است او را
 تعجب و حیرتی بداند پرسید که این دولت از کجا یافتی گفت در تفسیر کشف نوشته
 دیدیم هر که این آیه بسیار بخواند حق تعالی او را در زمره نیکو دلان جمع کند و قیاما
مَا وَعَدَ تَبَّاعِي وَسَلَّاتُ وَلَا تَخْزِيَنَا يَوْمَ الثَّغِيرَةِ أَنَّا لَنُخْلِفُ الْمُعَادَ
 الا این یکبار بصداق دل خوانده بودم خدا تعالی مرا بخشید و در فعلها و عبادت
 از منش کرد اندید و در وصف نیکان ملاطبتی ده بعد از آن فرمود که بخوابد که
 از صحنه ظالمان نجات یابد این آیه بسیار بخواند این است قوله تعالی

وَبَنَّا أُخْرَجَ مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ عَلَيْهَا وَجَعَلْنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
 وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ^{سازند} پس خوانده این آیه را نوحه دوستان جواب دادند
 و چون در قعر و طغری بن بعد از آن چندین سال فرمود که وقتی بعید از منین حکام اندیشه
 رسالت نباه علیه السلام بر بی جنگ ستاده بودند از رخا حضرت مکتوب نوشت که بعد
 فتنه ها کردم و آنچه فرموده بودم و بیاوردیم و من که خیمه که غول سیاه بیست بانهها
 مکافات نمیکند حضرت از غول تنگ شد و در حال جبریل علیه السلام نازل
 و گفت که یا رسول الله فرمان باینجا ای جان بست که این آیه بر علی یا حضرت تا ابد
 ملازمه نماید و حضرت نیز ظالمان بایده بعد رسالت نباه علیه السلام بر علی که آمدند
 و ستادند و ایشان بنادی ملازمه نمودند و رخه دوم و در حرب آن غول مارنده
 بگرفت و بدین آیه و بعد بافت فتح جنگ ازین آیه بود انگاه فرمود که تو فرما به انباران الدین
 حرب بایده نوشته دیدم که بجزیر بخواند که برکت در صند بر غول نازل شود و فری بر وی فرود
 و هر که محتاج شوی ازین آیه بخواند و قبا انزل طینا مایده من السماء و کلون
 لنا عند الاولنا و اخرنا و آیه منک و اذ قنا و انت خیر الود و قنا و فرمود

این آیه

این آیه بر قوم علیه السلام نازل شد بود که ایشان را حکم از حق تعالی ایشان
 مایده فرستاد و چون بخوردند بهر کافر سلمان شدند و جنبه نوحه قوم که مایده نوحه بود
 حق تعالی باین نوحه که در این انگاه فرمود که کسی خواند که را حق تعالی جمع شود و دنیا و آخره
 این قوم ظالم و شرور و نیکو ازین آیه بخواند این آیه و قبا لا تجعلنا قسمة للفقیر
 الظالمین همه فرمود که هر که خواند که در دنیا زندگانی بخیر بود و دوزخ و دوزخ
 روزی که در دنیا آیه بخواند و قبا انزل طینا و ثبت اقلنا و الاضرنا
 علی النجوم و کما یزین فی آذان فرمود که در دست ظالم و یافتند که قنا شود و آیه
 بسیار بخواند و قبا لا تجعلنا قسمة للفقیر الظالمین و جبار و خنک من یفقوم
 انکاف و قنا و چون خواند که در سلمان بمانی میراند و در صحنه بخواند این آیه
 بسیار بخواند و قنا انما الضحوات و الاضر انت و لیتی فی الدنیا و الاخرة تو فنی
 مسما و محقق بالصلحین بعد از آن منیع الاسلام فرمود که بعد از این که شد
 یعقوب و یوسف که یکبار در یوسف علیه السلام در سجاده بادشاه این آیه بسیار
 خواند که رب قل لعلنی من الملک و صلیتی من تاویل الالحاد و فی فاطر

انقره العظیم بعد از آن بلفظ مبارک داد که شریط و اسباب دعا بسیار است که
یکی را بنویسم من در کتابت دراز خواهم کردند اما یک سلطان است که آغاز و طراز است
که در رسول علیه السلام فرمود که کل امری یقال لم قبل و قسم الله فهو البهر
اولی قسم الله الرحمن الرحیم بگوید بعد از شروع دعا بنویسد دوم آن است که
بیت را بخواند یا خلقان شمع کند زیر بر سر رسول علیه السلام فرمود است ان الله
لا یستقی و دعا و قوم بر زمین من فایتم بلیس الخلفان منظره سوم آن است
که هر دعا که بخواند اول و آخر درود بخواند اگر بغیر درود و عاقل بخواند قبول نکند در نظر
چهارم آن است که در آغاز دعا بصدق بدهد روایت از امام شافعی علیه السلام است
که شخصی احتیاج بیاوشاعی داشت بدرویش مدد بدهد و گفت که دعا بکن که حاجت
من بر آید چون درویش در بیان خدا تعالی است واجب است که در بیان را بخردی بود
تا بپادشاه برسد و از پادشاه دعا کند **سوم** روشنی بتاریخ غره ماه محرم
در زندان بودن مشایخ بزرگوار و کبریا و فقیر مبارک شیخ الاسلام آمدند و شیخ در
مصلحت میگویی و هر چه بخت و طالع او بدست آمدی نقد و ضمیمه میروی

آغاز بزرگان که می آمدی پیش آنجا شریط و اسباب میگویی و قدری بدو نشان
بهم میدی و یک چنگ شیری و یک کلاه خرم خرمی و رسم پنج همین بودی که بخره
ماه انبعل میگویی بعد از آن شیخ الاسلام عبد الله محمد بن احمد بلخی یکی از اصحاب
حق بود با جمع صوفیای مدعی بر زمین آورد و بنیشت شیخ الاسلام در مقبره
بود هم در آن حال در ذکر آن جناب گفت که پیش از این و بنیشتا و بعد
نزد شیخ قطب الدین بختیار خاکی قدس سره شیخ الاسلام انانسته انقضه دیری
افتاده بود چون پیش از آمدن به طهر آن سر بر زمین آوردند روی سویی
ساعتی آن کردی بر روی سویی شیخ عبد الله بلخی کردند و فرمودند که دیدی برلام
بها و الیزه که یا با الله تعالی رسید و از عالم فانی بعالم باقی سوگند گفت که دیدم بود
که چگونه دیدی گفت هزار خسته جهان شیخ بها و الیزه می بردند اما نمی دانم که حاجت
همین زمان نقل کرده است باینکه تا نماز بخانه بگذاریم نگاه شیخ الاسلام معطران
نماز بخانه بگذارند بعد از آن فرمود که در خربت از رسول علیه السلام بخانه
غایب اگر نماز بگذارند جایز است زیرا که امیر المؤمنین خمره خمر الله و یا آن

و چنانکه شهادت رسول الله علیه السلام برای یک نماز یک سجده گذاردن بعد از آن و فصلی
 مانده فرمودند که درین ده روز هیچ وجه دیگر نفی نپایند که در طاعت تلاوت و نماز
 زیرا که درین ده روز قهر می رود و هم رحمت بسیار نگاه فرمود که بنابر مشایخ طبقات
 درین ده روز غلبه قبل کرده اند و آنکه فرمود و چشم پر آب کرد که میدانی درین
 ده روز بر خاندان سید عالم چنانکه شهادت است و چگونه زار زار در میان کشته اند
 و بعضی بهر آیه شکی نیست که گواهند که قطره آب آن بیخشان بخورند و زکات
 نداده اند چون شیخ الاسلام بنی خرف سید غره نزد و سقا چون بیخشان
 آمد که می بیند آن و کافران و بدعاقتبان و بی سعادتان و بی مهربان
 علی الخصوص می دانستند که اینان با فرزندان پادشاه دنیا و آخره اند طایفان
 زار را گشتند و این ندانستند که فرموده است چه در حقیقت عالم خواهند نمود
 آنکه فرمود که هر سال غره ماه محرم است این صاحبان و در خفته و تمام سال نگاه
 دارند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم أنت الله أنت القدیم الابدی هذه الشیة
تجربة استیلاک فید العصاة من الشیطان الکبیر والامان من الشیطان

و من شکر کل ذی شکر من الملائکة والافان و الملائکة العون و الملائکة
على هذه النفس الامارة بالسوء و الاستقبال ما یقر بنی الیک یاقر
یا ذوق یا ذی الجلال و الاکرام بعد انک بعد من یحل فرمود که در روز نهم
حق بخوری رحمت الله علیه نوشته دیدم که در شب اول ماه محرم شش رکعت نماز
بگذارد و بخورد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص یا بنور بار
و بر آیت صاحب دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول در فاتحه سوره انفصام
یکبار در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره یس یکبار خدا تعالی او را بدو درخت
دو هزار کونک و پیر کونک فرارد در آنجا قوت و بهر دری یک تخت از زیر جبر
و بر آن تخت حوری نشسته و گذارند این نماز از جمیع بلیات ایمن باشد و بدل
هر کس هزار یک در نامه اعمال ایشان بنویسند و دیگر فرمود که در کتابه امام شی
نوشته دیدم که هر روز در ماه محرم صد بار انیکار بگوید خدا تعالی ویر از آن دفع
از اگر در اندک این است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الا الله
الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله

وَقَدْ جِيءَ بِالْمَوْتِ أَتَيْكَ أَتَيْكَ دُونَ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بَيْدَكَ خَيْرٌ وَصَوْنٌ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ویکبار خدایا بخواند اللَّهُمَّ لَا تَمْنَعْ لِي الْمَوْتِ وَلَا
مَوْتِي لِي الْمَوْتِ وَلَا دَاوِلَ لِي الْمَوْتِ وَلَا تَنْفَعْ لِي حَبْلُكَ
 یعنی از آن بدست بده و بر روی خود ببالد و حق سبحانه او را از گناهان پاک کند که
 گویا از شکم ما در بیرون آمده باشد شیخ الاسلام دین فواید بود که با کتابها باشد
 شیخ الاسلام منقول شد بخلق و دعا گو بارگشتند و بگویند اللَّهُمَّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ **عجبت و کیم** تاریخ ماه محرم هر چه در حق حسین و عثمانیه سعاده قدس رسول حاصل
 شیخ جمال الدین در سوره الرحمن و سوره الفجر بدرالدین اسحاق و غیره این دیکه ظاهر بود
 سخن در بکت روز عاشورا افتاده بود و بلفظ مبارک آنکه در آن روز روزه
 باید داشت که در حدیث آمده است من صام يوم عاشوراء كان ما صام الدهر كله
 من جنين است که در روز عاشورا روزه دارد پس بدستیکه تمام سال روزه داشته باشد
 ان شاء الله بود که در روز عاشورا آهوان بدو ستی خواند آن رسول الله علیه السلام بکلی خود را
 زنده میداشت پس آهوانی جوار روزه ندارند الله فرمود که هر کس بود و روزه را بشوید

فهم

تجلی کند شد حضرت امام حسین رضی الله عنه اگر دان بزرگ خندان هر خود را
 بر زمین زد که خون جگر و روان شد بکبریا نی برآمد که بر زمین افتاد چون
 دیدند که جان بحق تسلیم کرد همان شب آن بزرگ را در خواب دیدند که
 پیش از امام حسین استاده است بچسبیدند که حق سبحانه بآنها چه گفت که بیایید
 و فرمان آمد که تو دوستدار خاندان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بودی آن زمان
 فرمان است که با امام حسین باشی همه را بچسبند فرمود که روزی رسول الله با صحابه
 نشستند بودند معاویه بنی زید لعین را بکشف خود نشاندند آورد رسول علیه
 دیده بپوشیدم کردند و فرمودند که سبحان الله و زحی بکشف بپوشی سوار است
 این سخن از اهل بیت علی کرم الله وجهه شنیدند و پرسیدند که یا رسول الله این چه معاویه
 از کی دوزخی شد فرمود که ای علی این بیزید است بدیخت که فرزند حمزه و آل
 تامی مارا کند که آنها شنیدند چون رسول علیه السلام این بگفت حضرت علی
 غضب شد و بخواست که او را بکشد حضرت رسالت پناه فرمود که یا علی این عمل
 مکن که تقدیر حضرت را بد دعوت بر تو است علی باریت گفت یا رسول الله تو

دیگر فرمود که زرافه بنشین مروی بود که همیشه گفتن از مردگان فرمودی کردی و کم و بیش
گفتن هزار و دویست آدمی فرودیده بود و انقضای آنان حال ثابت شده بود از
دست خواب و چشم بعد از آن خواب و احوال مسلمانان مردگان برسدند که تو
گفتی از مردگان آوردی چگونه یافتی که احوال از یک یک بگویم معنی و کتابت دراز
خواهد شد اما احوال چند نفری میگویم بنشین گفت که فرمودی که گوی را که نامم
کو مروی بود و دیدم که روی او سیاه و در دست و پای او زنجیرهای آهنین
و از زبانش خون و ریم مبر و شکم چون گندم دم گرفته بودی گفتی ای
جنان میاید که اگر یک قطره از آن در دنیا باشد تمام عالم تاب کند که او نتواند
کشیدن احوال او معاینه کرده که ختم آنرا و بانه چهار میگردی از احوال
من خبر دار شو که از من چه واقع شده است نزدیک او رفتم دیدم که فرشتگان
سکال و اخلال در گردن او کرده استاده اند احوال خود را گفت که من
و سه نفر از من بودم و لیکن فرخواری و زنا می کردم و همیشه بی تو بودیم و غیر
مردم در عذاب گرفتار شده ام بعد از آن از آنجا که منم گوی و دیگر منم

دیدم

دیدم که مروی استاده و روی او سیاه و پیرامون آتش سوزانی او را
میسوزد و زبان او پیرامون آتش و زنجیر در گردن کرده و زنجیرها استاده
اند فریاد و دردی خواجه بن آب ده که از عذاب شکنجی بپاک خواهم که او را
آب دهم و فی الغرض فرشتگان ندگرددند که زبانش را آب دهم که فرمان غرض جلال
کتاب بنیاد احوال از او پرسیدم گفت که مسلمان بودم از طاعت حق بپاک بودم و درین
عذاب گرفتارم بعد از آن گوی که من هم جوان خوب روی و دیدم که از صفت بیرون
است تخت نشسته و پیرامون او خنجره و صیده و حیوانات و روان نزدیک استادم
بنشین که من بودم و بداند که این درجه توان بجا است گفت که ای خواجه هم چون
تو بودی من هم بنامش بودم و لیکن در ماه محرم روز عاشورا این منم که
بنا را دانه نمودن خداست این درجه من دا و بعد از آن فرمود که در خبرت از
رسول علیه السلام هر که در شب یازدهم عاشورا بر پیش خشنودی چنان چهار رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه چهار قل که کان یا بخواند حق تعالی بجات دهد او را
از عذاب که در سوال شد و دیگر آسان کند و خشنود و در آن چنان او را و بعد از آن

و کوی واقع شد قابیل در حال تیغ کشیدن پیل را گشت و پیلان شد که من جبهه
 آدم و صورت او جمال بسیم آدم رسید بغلیه هکین شد و حال جبرئیل فرود آمد گفت
 یا آدم فرمان مینماید که فرزندان هابیل بر مسلمان سستی خواهند نمود و فرزندان هابیل
 و جود و کاف خواهند شد نیز از جا و برادر را تاخت گشت و قوم هابیل را قتل
 کرد آب غرق کردند و درین ماه صفر بود و آنکه که بر سر آریاراندند ماه صفر بود و در آن
 چهارشنبه و کار که جلق یحیی عیسی را در زندان رسانید ماه صفر بود و در آن
 خلیل الله را در آتش انداختند و در آن ماه صفر بود و در آن یوسف را در کفران
 متبل کردند هم در ماه صفر بود که در بیت سال درین ملاک است که گشت و در آن
 مبارک و بر بخت انگاه تو را و قبول شد و در آن ماه صفر بود که هفت بار که در ماه صفر
 بود و یونس را که در شکم ماهی کردند در ماه صفر بود و در آن شیخ الاسلام را که
 بکیت نعره زد و پیشکش شد چون از پیشکش باز آمد گفت که هر یک از شما که بر این
 نازا است هم در ماه صفر بود این ماه از حد آن است خلیفه را و شمار از کانی این
 در آن عهده خوش نگاه دارد و الله تعالی علی ذالک **مستطاب** و در ماه مذکور

کینست

سنت خمین و شماری سعاده قاسم حاصل شد سخن در مجاهده افتاده بود
 عزیزان اهل سلوک بودند چنانچه شیخ برهان الدین را نوی و شیخ جمال الدین را نوی
 و شیخ بدیع الدین را نوی و علی حده و القفران و چند صفوی و دیگر از خانواده جنت
 آمده بودند سخن در مجاهده افتاده بود و بلفظ مبارک شد که خواهد بایستد
 قدس الله روحه و سال طاعت کرد و خدا را بر او جل نداشت که امر فرمود که در آن
 و یا امشب که امشب است و این ماه که نام ماه است القدر از آن مجاهده از سوال
 کردند فرمود که بیت سال در عالم تفکر استاده بودم و هر دو چشم در پیوسته بودم
 و درین بیت سال وقتی که مجلس خواب و خفت یاد دارد و چنانچه از این
 چنان جوی روان من می و در آن بایطرقه ای از بیایر استادن و بعد از آن
 دو سال در عالم صمد افتاده بودم در پیغمبر و نفس را آب سینه ندادم و اگر بیاورم و بعد
 بخت یا ما می و در آن آب میدادم چون کاغذ و انچه فی الحقیقه دیدم ده نفس را آب
 میدادم بعد از آن نفس از روی آنا شریک در بر روز بعد میکند اینم تا بعد سال
 و یک نفس فریاد کردی که حاجت از خواجگی که گفتیم نادام از بعد و معاملاتی که بفرست

شخص خود را برای عبادت طلب کردم نفس را با هر که رو باعث گاه می آن بود که
 آن روز و خمار از طایفه خود زیاده خورده بودم و نفس من مواظقت نکرد و چون رفت
 عید کردم که مدت پانزده سال خالص خود را به عبادت نفس من عید کردم که اکنون
 میفرمائی که بعد از آن به نفس من دادم آنگاه نفس فرمان بردار من گشت و هر چه بگو
 فرمود میگردید بلکه زیاده از اول میفرمود که خوابه و انون مصری در
 که کار مجاهده خود تا یکبار ساینده گشت که تا به آنجا ساینده که دوکان سال میکند
 که نفس در طاعت میزند ام و مدت ده سال سیر زندگانه و هر چه در ختم قرآن
 بکنم بکار دیگر مشغول نمیشوم بعد از آن حکایت نقل خوابه و انون مصری نوشته بود
 و احباب او بر امون نوشته بودند حکایت از اموات اولی میکند یکبار که می
 سیر پیش خبر می خوب سیرت سمی در دولت گرفته آمده روی بر زمین آورد
 فرمان داد که بنشین او نشست خوابه و انون هر بار حکایت که میکرد روی هوا میزد
 سیرت من که در خوش آمدی و صفا آوردی زبانی برآمد که آنرا سیری در دولت
 داشت بخوابه و انون داد خوابه و انون بدو دولت آن سیرت گرفت تبرک کرد

فرمود که شما را که دید چون آنرا و با گشت خوابه خلق معذرت خواست و با گشت
 همین که زبانی برآمد استقبال قبول داشت قرآن خواندن آنرا کرد و چون تمام شد
 آن سیرت بودی که در میان من قریب نمود خوابه را بر جنازه که در دست من میزد
 تا آنکه گذاردن با آنکه نماز بر آمد چون اینجا رسید که گفتند ان لا اله الا الله خوابه
 دست از گفن برداشته آورد و با گشت شهادت استاده کرد و گفت که شهادت
 محمد رسول الله انکنت شهادت خوابه استاده ماند هر چه مردم میخواستند
 که انکنت شهادت فرمود گفت شهادت استاده او از برآمد که ای مسلمانان انکنت که
 فرمود انون بنام محمد چنانست که تا در دست او نگیرد انکنت فرمود بعد از آن
 شیخ الاسلام این مشغولی گفت که در کتب و نقل چنان جان بدیندگان
 ملک الموت نماند بر کرد بعد از آن بلفظ مبارک را آنکه چون خوابه سهیل عبد الله
 در وقت فکر و خیاره خوابه برون آورد و در جهنم در یک جنازه که ستاده بود روی
 روی خوابه کرد و گفت که در تقی کون نام مسلمان منوم و صبر و با قوم خود هرگز
 آمده بود و در خج دولت از گفن بر آورد و چشم گشاد و گفت که ان لا اله الا الله

زمانی که زنت کرد و از صوب خجالت خلق دور شدند مردم از غیب آمده نماز جنازه
 ادا کرده جنازه را در هوا بردند و خلق بدینال جنازه پیشین میرفتند چون
 در آن دیار رسیدند و کوفه بودند احوال جنازه خواجیه معاینه کرده مسلمان شدند
 از ایشان پرسیدند که شما چه برهان دیده مسلمان شدید آنرا در خواب گفتند
 و نشان جنازه خواجیه را برداشته میبردند چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
 کرد و فخره نمود و پیغمبر و این بیت همدان حال بر زبان مبارک راند
بیت در کوچه ها نشان چنان جان بدهند کما نجا ملک الموت نکند بر کمر
 آنگاه وقت بانگ نماز در آمد شیخ الاسلام سخن متعول شد و خلق در دعا گوی
 بارگشتند و الحمد لله علی ذلک **باب سی و چهارم** تاریخ دوم ماه ربیع الاول
 سده ششم و پنجاه و نهمین و ستایه دولت قدس مجسم حاصل و نصیب شد این خنده را بخلق
 خاص فرستادند و عزیزان اهل صوفیه حاضر بودند به حفظ مبارک راند که مواظب
 نظام الدین را ولایت هندوستان دادیم و صاحب سجاده گردانیدیم چنانکه این سخن از
 زبان مبارک رانند بنده بار دوم بر زمین نهادیم فرمان شد که بر درای چنانکلام

بنده بر دانت و کشتا خواجیه قطب الدین او شکی بر سر داشتند بدعا گوی عطا فرمودند
 (و عطا کردند و او و خرقه از دست خود را بپوشانیدند و فرمودند که برود و کافران بکشد چون
 مستقبل فرستادند دست بگرفتند روی سوی آسمان کردند و فرمودند که بر و تر خدا را
 بخواب و چو بیدار شد بعد از آن فرمودند که این بنده ترا بر کوه طمان میبرد که در وقت نقل من
 تو خوابی بود احوال از بطون معلوم خواهد یافت زیرا که من نیز بر نقل خواجیه قطب الدین
 میامیزم و هم در آن شبی معجم بجهت خضر و میر و تکلیف شیخ بدالدین که حاکم امر فرمودند
 که در آن نوشته بدید چون فرمان بدیدم دادند و سر را بکشتا کردند و فرمودند که ترا بکشتا
 برسانیدم آنگاه فرمودند که شیخ جمال الدین را بسوی بلخ بفرست و امر وزیر کس را بنده
 علیه السلام است بیکش فرود آید بنده بعد از آن فرمودند که امام شعبی در کفایت خود نوشته است
 که روایت صحیح از امیر المومنین علیه السلام است که بنای شیخ دوم ماه ربیع الاول
 رسول الله علیه السلام از نیال سوار شدند و در روز دیگر برای مجروح نگاه داشتند بودند
 و روز سوم در میان کمر دند آمانا که روز به بدن مبارک ایشان نهاده بودی چنان
 می آمد که گویا چرخ عطرایت در وجود خود ایشان معبود داشتند از جنت و جنت

بود و زه از آن تفاوت نکرد و مجروح دیگر آن است که روزی که در قریه مبارک گذارند
 بمحافل مجرات چندین هزار جمع و در اسلام آمدند و ایستادند و دیگر رساله نباه علیهم السلام
 نه مجروح داشت و یک مجروح هر روز طعام میکردند هم چنان و در هر مجروح طعام میکرد
 روزی و از دهم ابابکر صدیق طعام میکرد و بنابرین خلق مدینه را رسید که روزی از دهم
 حضرت علی و حضرت زینب و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت علی و حضرت زینب و حضرت فاطمه
 فرمود که چون رساله نباه علیهم السلام را رفته واقع شد که روزی توانست که در حدیث پدید
 بعد از روز بیوم بلال بر آید که در آن اوقات یا رسول الله رسول علیه السلام است
 و نشست و گفت که بلال را بگویند که ابابکر صدیق و عمر خطاب را طلبیده پارید که سجده
 برویم بعده ای پسر و عمر و عثمان و علی رضوان الله عنهم اجمعین بیایند و حضرت
 دست برکت ایشان داشتند و سجده فرمودند و شکریا امتیاز کنند و توانستند دست ای بر گرفته
 بیایند و بنشین کردن و فرموده از حجاب بر آمدند و یک بود که فرموده ایشان در طوق و آواز خود
 و فرمود رسول علیه السلام باز گرفت و در مجروح آمده بغلطی که ایم بود بالا انداخته
 زمانی گذشت که اعرابی بیایند و تنگ زد و بنشیند و آواز دستک فاطمه رضی الله عنه

بر در آمد و گفت که یا اعرابی رسول الله رخصه دارد و این زمان محل نیست
 تو باز که هر چند که فاطمه حضرت میکردند و جوابها با آواز بلند میگفت تا آواز
 سخن در گوش رسول رسید فاطمه را طلبید و گفت ای جان بدر آن اعرابی
 آن که عورت که اگر در راه نبیند بر دیوار در آید و اگر دیوار را میگذرد از روی او آید
 و فرزندان را بقتیم کند و این حرفه بدتر تو میآید اجازت میطلب که بتو آید
 و فرمان خدا تعالی برساند بگفتن این سخن فخر را از مجروح بر آمد بعده ملک الموت
 در آمد روی بر زمین نهاد و فرمانش بنشین نشست فرمودند که بجای آمدی ملک الموت
 گفت که بنیارت تو یا رسول الله این فرمان است که بی ادبی وارد روی من کرده
 و طلبید بروی و این سخن بگوئی که یا محمد را بنیایان باک تو قبض کنیم و الا نه باز
 کردم رسول گفت یا ملک الموت زود بیا در کار خود زمانی بصر کن تا بر آدم حیرل
 بیاید بعد از زمانی حیرل آمد و رسول گفت یا اخی حیرل کیف حالک حیرل گفت یا محمد
 جمیع ملک طبعهای من بر دلت گرفته مشغول ملاقات با آن پاک تواند و در راه آسمان
 گشاده اند و جبار و اوج مومنان مشغول آمدن تو و حوران را گشته اند و ضوآن

آراسته کرده است که روح پاک تو نزد من خواهد بود و یا جبرئیل فرمود
 آمدن احوال آمده من بگو چه خواهد شد جبرئیل گفت یا رسول الله فرمان عز
 چنین است که آمده خود را بمن بباری تا فرود آید قیامت چنانچه در حیات تو بود و چنان
 تراب بارم نگاه رسول گفت مقصود همین بود پس از آن ملک الموت را فرمان شد که
 پیاده کار خود مشغول باشی چنانکه ملک الموت در کف پائی مبارک دست نهاد و پائی مبارک
 باره شد و دست درون آمد و جان مبارک علیه السلام قبض کرد و گفت کائنات پر از خود
 رسول بود بر بار دست در آن آب شکر کرده بر سینه مبارک خود میمالید و این میگفت
 اللهم بحق سکرات الموت یغفر لی ما خدایتی جان کنان من آسمان
 چون روح مبارک نبیره خلق رسید است معجزانه قاطر کوش نهاده بودند
 که مسمع مبارک ایشان رسیدند و میگفت اللهم جنته جان دادن محرم که بر امت من هم
 فراتر عرض تا دم آخر همین سخن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد و فرمود
 بجز وجود حاضران نیز فرمودند و پیوسته در آمد روی سویی دعا کرد و فرمود که
 از برای کسی همه عالم ساقی و جلال و کبریا و خود برای او شکار کرد و از میان رفت

بس و تو گوی شد که دم حیات زنده ما هر روز نگاه آید و در اصل را تدبیر
 کنیم و درین غفله گفت و گویی بنبر داریم تا از شر مندی خود و قیامت خلاص
 باشیم چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد و منتهی جبر در خدمت بود گفت که نظم گفتار
 حضرت نظامی یاد آمده است اگر فرمان نمود بخوانم فرمانی که بخوانی چون شمشیر
 نظم نظامی خواند شیخ الاسلام را وقت جان پیدایش که یکپاسی روز افتاده بود
 بعد از راحت و بخش خلق خاص شمس در عطا کرد و بعد شیخ الاسلام تلاوت
 مشغول شد از مردمان آینده جهان استماع افتاده که تا روز نقل باج مشغول
 نمکست که مشغول باشی تا آخر وقت غدا که نظم این است که شمس در خدمت خواند نظم
 جهان جنت بگذر ز نیرنگ و رانی چنگ و زار جنگ و یقی خنجر درین باغ
 کس نماند که بر یکی یک نفس در و هر دم از تو بری یک یکی میبرد و دیگری
 میرسد جهان که بر آرام گاهی خوش است مستانیده و افضل در آتش است
 دو در دارد این باغ آراسته در و بند ازین هر دو بر خاسته در آتش درین باغ
 نیکو نام زدیک درین باغ دیگر خرام اگر ز یکی با یکی جویم که نماند چنانچه نماند

درین دم که داری بنیادی بسج که آئینده و رفته بهیچ است بهیچ نه بیم آمده از
 بی حال خوشی که از بی نیکی و حسد کشی چنین است رسم که راه را که دارد باید
 این راه را یکی با در آرد بهنگامه نیز در کار از نهنگامه یک که خیز نظامی یک باشد
 شدند تو مانده پیغمبر غم که اران شدند جوان را که در عروسی خواند که وقت
 از کاب بهیچ نماند تمام شد ملفوظ شیخ فرید الدین گنج شکر قدس العالی

سید غلام امیرها و الدین بن غلام علی شاه جسته

عارف با اقدس حدیث

سکندر دار السلطنه

صانعا اقدس قاضی القضاة

والفتواریط بس با خبر در

روز جمعه ماه مبارک الاول

۱۲۱۲

۱۲۱۲

